

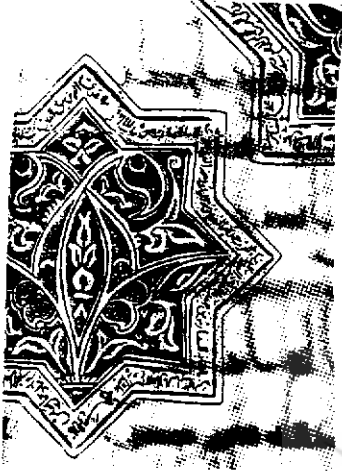
رساله فتحیه

(در بیان نکته تقدم حمد بر

تهلیل در خطبه حضرت جواد(ع))

◀ تألیف میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی (ره)

◀ به کوشش، رضا استادی



آشنایی با مؤلف

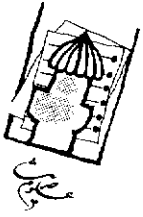
فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی، معروف به میرزای قمی (۱۱۵۰ - ۱۲۳۲ق)، از شاگردان آقا باقر بهبهانی و سید حسین خوانساری (جد صاحب روضات الجنات) و استاد حاجی کلباسی و حجة الاسلام شفتی است.

وی دارای تألیفات گرانقدری است که تعدادی از آنها به این شرح به چاپ رسیده

است:

۱. القوانین المحکمة؛ این کتاب که به زبان عربی است - معروف ترین اثر او و در زمینه علم اصول فقه است و به مناسبت این کتاب، او به «صاحب قوانین» نیز شهرت دارد. قوانین از زمان تألیف تا چند سال پیش از کتابهای درسی حوزه های علمی شیعه بود و چاپهای متعدد سنگی از آن منتشر شده است.

۲. جامع الشتات؛ دومین کتاب بسیار معروف اوست که همواره مورد توجه فقها



بوده است. این کتاب - که به صورت سؤال و جواب است - مجموعه پاسخهای میرزای قمی به استفتائات مردم و علماست که ابواب طهارت تا دیات را دربر می‌گیرد.

بیشتر این کتاب به زبان فارسی است و رساله‌هایی هم درباره برخی از مسائل فقهی در آن درج شده است.

این کتاب دوبار چاپ سنگی شده و در سالهای اخیر نیز نیمه اول آن را، در چهار جلد، مؤسسه کیهان به چاپ رسانده است.

۳. المناهج؛ از کتابهای فقهی استدلالی او (به زبان عربی) است که فقط صلاة آن یک بار چاپ سنگی و اخیراً نیز چاپ حروفی شده است. این کتاب دوره کامل فقه نیست، بلکه برخی از کتابهای فقه را شامل است.

۴. غنائم الایام؛ کتاب فقهی دیگر او به زبان عربی است که یک بار چاپ سنگی و اخیراً در چند جلد چاپ حروفی شده است. این کتاب تا پایان صوم است.

۵. بیست رساله (عربی)؛ همه آنها، بجز رساله آخر، فقهی و به ضمیمه غنائم الایام چاپ سنگی شده است.

۶. نامه به فتحعلیشاه (فارسی)؛ به کوشش اینجانب در کتاب بیست مقاله چاپ شده است.

۷. اصول دین (فارسی)؛ بارها چاپ شده است؛ از جمله به کوشش اینجانب در کتاب هفده رساله.

۸. شرح روایت سوم باب المشیئة اصول کافی؛ با تحقیق اینجانب در مجله نور علم چاپ شده است.

۹. رد کتاب میزان الحق پادری مسیحی؛ بخشی از این رساله در شماره یازدهم دوره دهم مجله وحید چاپ شده است.

۱۰. رساله جوابات مسائل رکنیه؛ در کتاب قم نامه، تألیف آقای مدرسی طباطبایی چاپ شده است.



۱۱ . اجازه روایت؛ این اجازه را برای شاگردش حجة الاسلام شفتی نوشته که در فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، جلد اول چاپ شده است .

کتابهای چاپ نشده او

۱ . معین الخواص؛ رساله عملیه به زبان عربی

۲ . مرشد العوام؛ رساله عملیه به زبان فارسی

۳ . مناسک حج،

۴ . منظومه ای در علم بدیع،

۵ . شرح تهذیب الوصول علامه حلی،

۶ . حاشیه شرح مختصر حاجبی،

در کتاب ذریعه علامه تهرانی چند رساله دیگر هم به ایشان منسوب شده، که گویا

تعدادی از آنها، رساله های موجود در کتاب جامع الشتات است .

و در مقدمه چاپ جدید مناهج الأحکام نیز نام برخی از تالیفات ایشان درج گردیده

که در الذریعة هم نیامده است .

۷ . رساله فتحیه (همین رساله) . ان و مطالعات فرهنگی

فتحعلیشاه از میرزای قمی درخواست نموده تا علت تقدم حمد بر تهلیل و توحید را

در خطبه ای که حضرت جواد برای ازدواج با دختر مأمون عباسی خوانده بیان کند .

ایشان نیز این رساله را نگاشته و نام آن را فتحیه گذاشته است . اینک متن رساله یاد شده

به محضر خوانندگان عزیز تقدیم می شود:

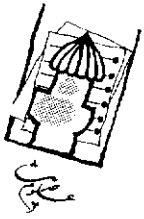
بسم الله الرحمن الرحيم

خوش ترین کلامی که خطیب لسان، در منبر ایضاح، فاتحه مجمع بیان مرادات، و

دیباچه شرح مقاصد نماید ... حمد مبدعی است که پیر خرد از ادراک مدارک دقایق

صنعتش در عجز و کلال ... و شکر منعمی است که نطق هزار دستان نفس ناطقه، در

تعداد سوابع بی منتهایش لال ... و ذکر یگانه بی انبازی است که منطق الطیر جمیع ذرات



موجودات به نغمه توحید و یگانگی اش در ترنم است ...

و صلوات و سلام بی نهایت بر فاتحه صحیفه خلقت، و خاتمه کتاب رسالت، و علت غایی موجودات و ثمره شجره فطرت ... اعنی نقاوه ارواح، و خلاصه اشباح، سید اصفیاء و خاتم انبیاء، محمد مصطفی، و برآل و عترت او، معادن عصمت و طهارت، و ابواب علم و حکمت، و مهابط وحی و منازل خیر و برکت، و آیات رحمت، و وسایط هدایت و سعادت، خصوصاً ابن عمّ و داماد او یعسوب الدین، و لیث الموحّدين و قائد الغرّ المحجلّین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سیّد الوصیین، و بر اصحاب اخیار و تابعین ابرار ایشان؛

صلوات و سلامی مستمرّ و متوالی، به تعاقب ایام و لیالی الی یوم الدین. و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

اما بعد، چنین گوید اقل عباد عملاً و اکثرهم زللاً و اعظمهم رجاءاً أو املاً، الفقیر الی الله الغنی الدائم، ابن الحسن الجیلانی ابوالقاسم، نزیل دار الایمان قم - صانها الله عن التصادم و التلاطم: ... باعث بر رسم این رساله، و داعی بر ترقیم این عجاله، این شد که چون سلطان دین پناه و خاقان شریعت انتباه به مصدوقه قول شاعر:

ما أحسن الدین و الدنیا إذا اجتمعا
واقبح الکفر و الافلاس بالرجل

بسیاری از اوقات قرین السعادات را مصروف ذکر و تلاوت و دعا و تتبع احادیث و سیر ائمه هدی - صلوات الله علیهم - و صحبت عرفا و علما و منادمت اهل فطانت و ذکا، و طرح مشکلات مسائل و تدقیق و تنقیب در حلّ معضلات، و تنقیح و تحقیق دلایل می دارند، از اتّفاقات حسنه در این اوقات به ملاحظه خطبه شریفه تاسع ائمه اعلام، و نور ربّه الهی در دیاجی ظلام، آنکه در عهد صبا معجز بیان و حلّال مشکلات بی پایان بود، و به مقام فضیلت و دانش کله، جمیع مدعیان علم از فحول و جهابذه دانشوران را فرسود، و دوست و دشمن و ناصح و حسود، اعتراف به منتهای دانشوری او نمود، اعنی به امام العباد و المرشد الی منجیات المعاد الامام بالحق ابی جعفر محمد بن علی التّقیّ الجواد - علیه و علی آباءه و ابنائه افضل الصّلاة و السّلام - الی یوم التّناد، که در مقام خطبه امّ الفضل



دختر مأمون الرشید انشاء فرموده بودند، فایز شده، و اشکالی به نظر اشرف رسیده، و چنانکه مذکور شد، فرموده بودند که: یا در نسخه غلط از نسخ واقع شده، یا نکته ای در اینجا هست که بر ما مخفی است، و در صدد استعلام حال برآمده، تا اینکه عزیمت والا نهمت بر این استقرار یافته که این دعاگوی بی بضاعت در رفع آن اشکال کوشیده، آنچه به خاطر فاتر رسد، در طی رساله ای در آورده، به نام آن نامدار مفتوح نماید.

و چون در این اوقات، علاوه بر قصور ذاتی و نقص جبللی، بال این شکسته بال در بلبال، و قوا و مشاعر و حواس به سبب ضعف مزاج در کلال، و به جهت کثرت شواغل و سوانح ایام، و وفور واردات حوائج انام متوزع الحال بود، بیانی که قابلیت نظر همایان سلطانی داشته باشد میسر نبود، و لکن به مقتضای «المأمور معذور» و «لا یسقط المیسور بالمعسور» و «ما لا یدرک کله، لا یترک کله» حسب المقدور در امثال امر اعلی قیام نموده، این چند کلمه را به عرض اعلی رسانید.

امید که مقبول نظر خیریت منظر شده، نفع آن به کافه عبّاد واصل، و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار سلطان جهان و شهنشاه زمان عاید گردد. انّه سمیع الدعاء قریب مجیب.

و چون آغاز و انجام این رساله به اقتضای طبع شریف آن اعلی حضرت، سمت انتظام یافت، آن را مسمی کردم به رساله «فتحیه»، عسی الله ان یفتح علیه ابواب فتوحاته بالنصر و التّمکین، و مکّنه علی رؤس المخالفین و المعاندین من اعداء الدین. و الصلاة والسلام علی محمد و آله اجمعین.

پس، الحال شروع می کنیم در مقصود، بعون الله الملك المعبود. و مرتب می سازیم رساله را بر مقدمه و سه فصل و خاتمه.

اما مقدمه

پس آن در ذکر اشکال و نقل عبارت خطبه است و اشاره اجمالیّه به جواب. و آن اشکال این است که در آن خطبه شریفه حمد را بر تهلیل مقدم داشته اند و شکر نعمت را بر توحید، و حال اینکه تهلیل مقدم است بر حمد، و توحید اسبق است از شکر



نعمت، و هر چه مقدم است در رتبه، باید مقدم باشد در ذکر، و در اینجا خلاف آن واقع شده [است].

و آن خطبه، چنانکه شیخ عالم عارف ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح الكفعمی الجبعی^۱ [م ۹۰۵ ق] در کتاب مصباح^۲ از کتاب الانوار المضيئة في الحكمة الشرعیة^۳، تصنیف سید علی بن عبدالحمید الحسینی (ره)^۴ نقل کرده این است که:

الحمد لله اقراراً بنعمته، و لا اله الا الله اخلصاً برؤبیته، و صلى الله على محمد سيد بریته، و على الاصفياء من عترته.

أما بعد، فإن من فضل الله على الأنام ان أغناهم بالحلل عن الحرام، و أوحى ذلك في كتابه إلى نبيه (ع): و انكحوا الأيامى منكم و الصالحين من عبادكم و إمائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم.

ثم إن محمد بن علی بن موسی یخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد (ص) و هو خمس مائة درهم جيداً.^۵

و شیخ عالی مقدر، فقیه نبیه، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی^۶ - رضی الله عنه - نیز در کتاب احتجاج همین خطبه را روایت کرده، به همین مضمون، بآدنی تفاوتی، و به جای «اخلصاً برؤبیته»، «اخلصاً بوحدانیته» گفته [است]. و در

۱. متوفای ۹۰۵.

۲. نام دیگر مصباح کفعمی، «جنة الامان الواقية» است.

۳. در ذریعه، ج ۲، ص ۴۴۲ گوید: این کتاب شامل پنج مجلد بوده و فقط جلد اول آن نزد حاجی نوری بوده که آن را در مستدرک الوسائل یاد کرده است و منتخب الانوار المضيئة که درباره امام زمان (ع) است - از همین مؤلف است؛ اما منتخب کتاب خود او نیست، بلکه منتخب الانوار المضيئة سید علی بن عبدالحمید بن فخار موسوی است.

۴. از علمای سده هشتم یا نهم. ر. ک: طبقات الاعلام، سده نهم.

۵. مصباح کفعمی، ص ۷۶۲، چاپ افست.

۶. از علمای سده ششم.



آنجا بعد از تمام شدن خطبه، به همان لفظ گفته است:

فهل زوجته يا امير المؤمنين بها على هذا الصداق المذكور؟

فقال المامون: نعم، قد زوجتك يا ابا جعفر ام الفضل ابنتي على الصداق

المذكور، فهل قبلت النكاح؟ قال ابو جعفر (ع): نعم قبلت ذلك ورضيت به.^۷

و حاصل ترجمه آن، نظر به اینکه اصل «الحمد لله»، «احمد الله حمداً» بوده است

و از برای دلالت بر دوام و ثبات به جمله اسمیه تبدیل شده، این است:

حمد می کنم خدا را حمد کردنی از روی اقرار به نعمت، یا به علت اقرار به نعمت و

منعم بودن خدا، یاد درحالی که مقررّم به نعمت و احسان او، چون حمل می شود حمد،

در اینجا، بر حمد اصطلاحی که به معنای شکر لغوی است، که آن فعلی است که مبنیء

از تعظیم باشد در ازاء نعمت، خواه به زبان یا به جوارح یا به دل. و این جمله خبری

است و لکن در معنی انشاء است، یعنی به همین لفظ ثنا و درود را حاصل می سازم که

در فارسی ترجمه آن این می شود: که درود و ستایش باد خداوند را در ازای نعمت.

و معنای لا اله الا الله اخلاصاً ربوبیته یا وحدانیته، این است که: می گویم لا اله الا

الله از روی اعتقاد و جزم از برای خالص ساختن یگانگی او از شائبه شریک و مثل.

پس اصل لا اله الا الله به معنای این است که من اعتقاد دارم به اینکه نیست معبودی

مستحقّ عبادت به غیر خدا. و اما در این مقام، مراد این است که لا اله الا الله می گویم

و اظهار اعتقاد به آن می کنم، درحالی که مرادم از آن اخلاص توحید باشد؛ زیرا که این

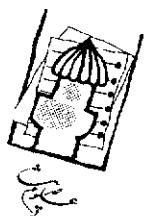
کلام از کسی سر زده که قبل از گفتن این کلمه، اعتقاد به وحدانیت دارد. پس به این

کلمه، اعتقاد به توحید را انشاء و ابداع نمی کند و خبر از این اعتقاد نمی دهد، بلکه خیر

می دهد از اینکه اعتقاد توحید را از شائبه غبار خطرات نفسانی - که محض گذشتن چیزی

به خیال یا توهم ریا و امثال آن است - خالص می کنم.

و فرق ما بین اخلاص ربوبیت و اخلاص وحدانیت این است که در اوّل، مراد نفی



شكوك و خطرات در باب پروردگار بعد [از] یقین به پروردگاری اوست و در ثانی، نفی خطرات و وسوس در یگانگی بعد [از] اثبات و یقین به یگانگی او.

و رحمت متصله لا ینقطع فرستد خدا بر محمد، آقای مخلوقات او و برگزیدگان از عترت و ذریه او.

و معنای کلمه «اما بعد»، این است که هرگاه چیزی بعد از حمد و توحید و صلوات و سلام باشد و لایق ذکر باشد، در این مقام، پس این خواهد بود که: به درستی و تحقیق، از فضل و احسان خداست بر بندگان، اینکه غنی کرده است ایشان را به حلال از حرام، یعنی نکاح را حلال کرده تا از زنا و لواط بی نیاز باشند.

وحی کرده است این مطلب را به پیغمبرش (ع) در کتاب خود که فرموده است: وانکحوا الایامی منکم، یعنی صاحب جفت کنید بی جفتهای خود را از مردان و زنان و همچنین غلام و کنیزهای صالح خود را که سزاوارترند از غیر صالحها به سبب محافظت دین آنها. یا مراد آنانی باشد که صلاحیت و قابلیت تزویج داشته باشند.

و مراد از «ان یكونوا فقراء» تا آخر، این است که مبادا خوف فقر و عجز از نفقه و غیره مانع شود از نکاح؛ که اگر فقیر باشند و نکاح کنند. خدا ایشان را غنی می کند از فضل خود، و خدا صاحب وسعت است و نعمت او تمام نمی شود به دادن، و بسیار داناست به احوال بندگان، آنچه مقتضای حکمت است از وسعت دادن و تنگ گرفتن، چنان می کند.

در اینجا خطبه تمام شد، و وقت شروع در خطبه و خواستگاری شد. و حضرت فرمودند بعد از انتهای خطبه:

پس به درستی که محمد بن علی بن موسی خواستگاری می کند ام الفضل دختر بنده خدا مأمون را، و از برای او مهر قرار داد به مقدار مهر جدّه خود فاطمه دختر محمد (ص)، آن پانصد درهم خوب رواست.

بعد از آن فرمود:

پس آیا تزویج کردی یا امیرالمؤمنین، محمد بن علی را به ام الفضل بر این



صداق مذکور؟

پس مامون گفت: آری، به تحقیق که تزویج کردم تو را یا ابا جعفر، ام الفضل
دخترم را به این صداق مذکور، پس آیا قبول کردی نکاح را؟
پس حضرت فرمود:

آری، قبول کردم این تزویج را و راضی شدم به آن.

پس می‌گوییم که می‌توان رفع اشکال کرد اولاً به رفع احتمال غلط بودن نسخه.
و ثانیاً منع می‌کنیم این مقدمه را که هرچه در رتبه مقدم است، باید در ذکر مقدم
باشد.

و ثالثاً منع می‌کنیم که تهلیل مطلقاً مقدم باشد بر تحمید.
و این مطالب را در ضمن سه فصل بیان می‌کنیم:

فصل اول. در بیان صحت نسخه و رفع احتمال غلط بودن آن

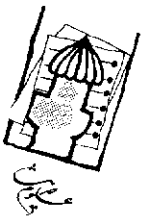
پس می‌گوییم که این تقدیم حمد بر توحید مخصوص این خطبه نیست، بلکه در
خُطْبَةُ ای که جناب امیرالمؤمنین (ع) در خُطْبَةُ فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - خواندند
موجود است؛ چنانکه کفعمی (ره) نقل کرده^۸ از کتاب مجتبی فی مناقب اهل العباء،
تالیف شیخ فاضل محمود بن محمد ادیب (ره)^۹ گفت که:

پیغمبر (ص) فرمود به جناب امیرالمؤمنین (ع): برخیز و خطبه کن از برای
خود. پس این روز، روزی است از روزهای کرامت تو نزد خدا و رسول او.
پس برخو است آن حضرت و فرمود: الحمد لله حمداً لانعمه و آیادیه، و اشهد
ان لا اله الا الله شهادة تبلغه و ترضیه و صلى الله على محمد و آله، صلاة
تزلفه و تحصیه. الا و ان النکاح مما امر الله - عزوجل - به و یرضیه^{۱۰}، و هذا

۸. مصباح، ص ۷۶۲.

۹. این کتاب که در اختیار مرحوم کفعمی بوده، در ذریعه در حرف «م» یاد نشده است.

۱۰. در مصباح، «رضیه» است.



مجلس بما قد قضاه الله ورضيه واذن فيه، و هذا رسول الله (ص) قد زوجني
بنته فاطمة و صداقها عليّ خمس مائة درهم، فاسالوا رسول الله ان يقبله و
اشهدوا عليّ فيه. ۱۱

بلکه اکثر خطبه ها که از اکثر معصومین وارد شده، همه جا حمد مقدم است بر تهلیل،
و همچنین خطبه هایی که علما در اوّل کتابهای خود انشا کرده اند و غیر آنها؛ بلکه کلام
خدای تعالی - که در طرف اعلای بلاغت است - نیز چنین واقع شده که در سوره فاتحه
الکتاب «حمد» بر «ایاک نعبد» - که دال بر توحید است - مقدم داشته شده است. و اجتماع
همه این کلمات فصیحه بلیغه، بیّنه واضحه ای است که رفع حجاب شبهه می کند و هرگاه
نکته و وجه آن به خاطر نرسید هم، منشا تزلزلی در صحّت آن نمی شود.

پس چون مسموع شد که بندگان سلطان اعظم، احتمال غلط کاتب و اشتباه نسّاح
داده بودند، از این جهت عرض این امثال و نظایر شد که قطع حاصل شود که نسخه
صحیح است.

و اما نکته تقدیم و استعمال حکمت در آن. پس آن را به قدر طاقت خود، بعد از این
به عرض می رساند.

فصل دوم. در بیان منع اینکه هرچه در رتبه مقدم است، باید در ذکر مقدم باشد

زیرا که گاه است که آنچه را مقدم است در رتبه، مؤخر می دارند در ذکر، به جهت افاده
ترقی. پس در مقام مدح و تعظیم، هر صفتی که دلالت آن بر خوبی و عظمت بیشتر
است، آن را در آخر می گویند؛ که مدح را به نهایت بلندی برسانند. و در مقام مذمت و
اظهار پستی و خواری، هر صفتی که دلالت آن بر بدی و ذلّت و مهانت بیشتر است، آن

۱۱. در مصباح، ص ۷۶۲ گوید: این خطبه را شیخ عالم نقیب حسین بن حمدان نیز در کتاب دلایل

خود یاد کرده است.

در الذریعه، این کتاب هم در حرف «دال» یاد نشده؛ اما کتابی به نام رسائل حسین بن حمدان در
کتاب طبقات الاعلام، سده چهارم ذکر شده است.



را در آخر ذکر می‌کنند؛ که آن ترقی در مدح است و این ترقی در ذم.

پس هرگاه کسی صفات کمال بسیار دارد و خواهی مدح او را بکنی، اگر اوّل صفتهای بزرگ او را ذکر کنی، بعد از آن ذکر صفتهای کوچک و قعی ندارد، بلکه اوّل باید صفتهای کوچک را گفت که از هر یک از آنها افاده فضیلتی حاصل می‌شود و بعد از آن بزرگ تر را تا آنکه در آخر صفت بزرگ تر از همه را بگویی، که هر یک از آنها در مرتبه خود منشا و قعی عظیم می‌شود.

و هرگاه اوّل، صفت بزرگ را گفتی، چندان کمال آن ممدوح جلوه می‌کند که بعد از آن، هرگاه ذکر صفت کوچک را بکنی به منزله لغو می‌شود؛ چنانکه وصف پادشاه را که می‌کنند، می‌گویند: «سلطان جم نشان، دارا دربان، سکندر هم عنان، سلیمان شان» و اگر اوّل او را به سلیمان شانی وصف کنند، دیگر و قعی از برای آن مدایح نمی‌ماند. و همچنین وزرا را می‌گویند: «عالی جاه، معلاً جایگاه، عظمت و جلالت دستگاه، مقرب الخاقان، آصف جایگاه فلان»؛ که بعد وصف به آصف جایگاهی، مدح او به عالیجاهی بی‌ثمره است، و همچنین سایر مدحها.

و علما را می‌گویند: «عالی جناب، مقدس القاب، فضایل مآب، علامه العلماء، وحید الزمان، خاتم المجتهدین، حجة الله في العالمين»؛ که بعد [از] وصف او به خاتم المجتهدین و حجة الله في العالمین، مدح او به عالی جنابی و امثال آن خنک است. و همچنین در مقام اظهار نعمتهای الهی، چنانکه در فقرات دعای ابو حمزه ثمالی - که آن حضرت تعداد مرحمتهای حق تعالی و افاضه کمالات را نسبت به هر مرتبه از مراتب نقص ذکر فرموده - می‌فرماید:

سیدی، انا الصغیر الذی ربّیته، و انا الجاهل الذی علمته، و انا الضّال الذی هدیته، و انا الوضیع الذی رفعته، و انا الخائف الذی امنتہ؛

یعنی آقای من، من آن کوچکم که مرا تربیت کردی و بزرگ کردی، و من آن نادانی ام که مرا دانا کردی، و من آن گمراهم که مرا راهنمایی کردی، و من آن پست مرتبه ام که مرا بلند مرتبه کردی، و من آن ترسانی ام که مرا ایمن کردی.



و شکی نیست که مرتبه تربیت جسمانی - که شبیه به شیر دادن و پرورش کردن مادر است طفل شیرخواره را - پست تر است از مرتبه علم آموختن - که تربیت روحانی است - و بلند کردن مرتبه نفس است از حسیض جهالت به اوج آسمان دانش .

و بعد از مرتبه تحصیل علم، مرتبه هدایت، فوق مرتبه علم است؛ زیرا که شیطان اعلم علماست و در مرتبه ضلال و اضلال است. پس نعمت هدایت، بالاتر از علم است، و مرتبه رفعت، فوق پستی است. و گاه است که کسی هدایت یافته و هنوز آن مرتبه رفیع را پیدا نکرده [است]. و همچنین، مرتبه امان از خوف، فوق همه این مراتب است؛ زیرا که اعظم خوفها خوف سخط الهی است و خذلان و سوء خاتمه، و ایمن شدن از خوف، نهایت مقاصد است. پس، هرگاه جناب اقدس الهی وعده کند که اهل توحید - که شیعیان خالص باشند - عذاب نکند، این عطیه ای است فوق همه عطیات.

پس باید دید که در این مقام، همه جا موخر در رتبه، در ذکر مقدم است. و نکته در آن، این است که اگر در اول، آن نعمت بزرگ را پیش ذکر کند، دیگر برای آن نعمتها واقعی نمی ماند و غرض این است که هر یک از نعمتها در خور اندازه خود جلوه کند تا شکر الهی - کما ینبغی - به عمل بیاید.

و در اینجا، هر چند می توان گفت که نکته می تواند این باشد که ذکر این نعمتها به ترتیب وجود خارجی شده، یعنی نعمت تربیت چون از برای صغیر است و کوچکی قبل از بزرگی است، نعمت آن را در اول ذکر کرده، و چون بزرگ شد، الحال وقت نعمت علم است، پس آن را بعد ذکر فرموده که جهل مرا مبدل به علم کردی، و هکذا تا آخر. پس ترتیب ذکر نعمتها در لفظ، به ترتیب وجود آنها شده است در خارج. پس نکته ترقی نخواهد بود؛ و لکن می گوئیم که غرض ما این است که می تواند شد نکته در تأخیر نعمت بزرگ تر، ترقی باشد؛ گو ممکن باشد که نکته دیگر هم باشد.

و اگر نه، گاه است که ترتیب ذکر در لفظ بر خلاف ترتیب وجود خارجی می شود به جهت ترقی؛ مثلاً هرگاه پادشاه از احدی از ملازمانش خوش آید و در مجلس واحد، اول او را از مقربان کند و بگوید: من تو را دوست می دارم و هر وقت خواهی، در



مجلس خاص و عام من حاضر شو و بنشین. و بعد بگوید: که منصب وزارت به تو مفوض باشد، و بعد بگوید: که فلان محل به تیول تو باشد. و او را خلعت فاخر ببوشاند، آن شخص هرگاه خواهد تعداد نعمتهای پادشاه را بکند و بگوید به من خلعت و انعام دادی، و نفقه و گذران معاش دادی، و منصب دادی، و مرا از مقربان خود گردانیدی، شکی نیست که این محض ترقی است و حال آنکه ترتیب ذکری، بر عکس ترتیب در وجود خارجی است.

و همچنین در مقام مذمت و اظهار ذلت و خواری، هرگاه کسی صفات نقص و عیب بسیار دارد، هرگاه آن صفتی که دلالت آن بر مذمت و ذلت بیشتر است مقدم داریم، از برای ذکر اوصاف دیگر واقعی نماند؛ چنانکه می گویند: فلانی شخص بی حیا و فاسق و مشرک و کافر معاندی است.

و از جمله امثله اظهار عجز و مذلت، کلام امیرالمؤمنین (ع) است که در دعای کمیل در اظهار عجز و بی طاقتی عذاب می فرماید:

و انا عبدك الضعیف الذلیل الحقییر المسکین المستکین.

که این بیان ترقی در حقارت و ذلت خود است؛ یعنی من بنده ضعیف توام، بلکه خووارم، بلکه حقیر و کوچکم، بلکه مسکین و محتاج و سائل به کفم، بلکه شکسته و افتاده و خاکسارم.

اما مثل «لا تاخذہ سنۃ و لا نوم»،^{۱۲} هر چند در ظاهر چنان می نماید که انسب تقدیم «نوم» بود، به سبب آنکه وصف جناب اقدس الهی در مقام مدح به اینکه غافل نمی شود، و چیزی بر او پنهان نمی شود این بود که غفلت بزرگ - که خواب است - عارض او نمی شود، بلکه غفلت کوچک هم - که پینکی است - عارض او نمی شود؛ و لکن می توانیم گفت وجه تأخیر «نوم» این است که چون در «اخذ»، معنای غلبه درج است، پس گویا می فرماید که حق تعالی را پینکی بی کار نمی کند و بر او غالب



نمی شود، بلکه خواب هم - که قوت آن بیشتر است - بر او غالب نمی شود، پس غرض بیان این است که هیچ قسم فتور و مقهوریت از برای او نیست، نه کم و نه زیاد. و این مستلزم آن نیست که خدا را پینکی و خوابی باشد، لکن بر او غالب نمی شود و او را غافل نمی کنند.

و اما آیه سوره جمعه که حق تعالی فرموده است :

«وإذا رآوا تجارة أو لهواً انفضوا إليها و تركوا قائماً، قل ما عند الله خير من الله و من التجارة».

که نازل شده در شان اشخاصی که در عقب آن حضرت نماز جمعه می کردند و قافله تجار که وارد می شد و در پیش روی آنها ساز می زدند، ایشان متفرق می شدند و از نماز دست برمی داشتند و به تماشای لهو و ساز و به طلب تجارت می رفتند، که در اول «لهو» را مؤخر داشتند و در آخر «تجارت» را، پس وجه آن ظاهر می شود، از ملاحظه آنچه گفتیم، زیرا که در اول مذمت آن جماعت است، که چندان بی مبالا اند به دین که از نماز در عقب پیغمبر (ص) دست برمی دارند از برای تجارت؛ بلکه از برای لهو که کمتر از تجارت است و رتبه اش پست تر است می روند. و در آخر، مقصود مدح عوضهایی است که در نزد خداست. پس تجارت را مؤخر داشتند بر سبیل ترقی؛ یعنی بگو ای محمد، به ایشان که آنچه در نزد خداست، بهتر است از لهو، بلکه بهتر است از تجارت، که بالاتر از لهو است.

هرگاه دانستی این مطالب را، پس برمی گردیم بر سر ما نحن فیه و می گوئیم که چه می شود که تاخیر «لا اله الا الله» از برای ترقی باشد، نه تنزل. و وجه ترقی این است که چون حمد، غالباً در ازای نعمت است، پس نعمت - که امر خارجی است - داعی شده بر عبادت. و اما تهلیل، محض تنزیه و تمجید الهی است و اقرب است به اخلاص. پس ستایش پس تر را مقدم داشتند و آنکه بالاتر است، مؤخر از برای ترقی.

و نکته در اختیار ترقی در این مقام می تواند این باشد که خطیب و واعظ، چون مقصود او این است که دل مردم را متوجه خدای تعالی سازد تا اوامر و نواهی او را به



ایشان برساند، پس باید در او کُ استمالت قلوب آنها بکند به ذکر منعم بودن جناب اقدس الهی، که حمد اشاره به آن است؛ یعنی ای مردم، آگاه باشید که خدای تعالی اهل نعمت است و نعمت بسیار به شما عطا کرده و سزاوار حمد است و حمد هم موجب زیادتی نعمت است. و بعد از آنکه، في الجملة، رام شدند، بیان تنزیه حق تعالی کند از شریک، که دیگر کسی به غیر او نیست که تواند منشأ نفعی شد.

و در این مقام، هر چند صریحاً وعده نفعی نیست و لکن تحمیل باری هم نیست. و بعد از آنکه به سبب این دو ذکر، في الجملة، استعدادی از برای ایشان به هم رسید، در آن وقت ایشان را وصیت می کند به تقوا و زهد از دنیا و یادآوری مرگ و همچنین سایر مطالب؛ چنانکه در اینجا بعد از حمد و تهلیل، ترغیب کرده اند مردم را به حلال و ردع کرده اند از حرام، در ضمن ذکر فضل و نعمت الهی، که فرمودند که از جمله فضل و نعمت خداست بر مردمان که غنی کرده است ایشان را به حلال از حرام، پس مأمورند به اینکه دست از حرام بردارند و به حلال اکتفا کنند، بلکه مأمورند به اینکه به عمل آورند این حلال را و بی جفتهای خود را صاحب جفت کنند، حتی غلام و کنیزهای خود را؛ هر چند امر بر وجه استحباب باشد نه وجوب. و همچنین مأمورند به توکل بر خدا که خایف از فقر و عجز از نفقه نباشند و این خوف مانع ایشان نشود، و همچنین سایر تنبیهات و هدایتها و راهنماییها که از این خطبه مستفاد می شود.

و مناسب این بیان است، ذکر اقسام عبادات که در کلام بزرگان دین و ائمه طاهرین (ع) وارد شده، که عبادت بر سه قسم است: عبادت عبید و عبادت اجراء و عبادت احرار.^{۱۳}

پس هرگاه کسی از خوف عذاب عبادت کند، عبادت او مثل عبادت بندگانی است که از خوف چوب و کتک آقا خدمت می کنند، و هرگاه کسی به طمع بهشت عبادت کند، عبادت او عبادت مزدوران است که به طمع مزد کار می کنند و اگر کسی عبادت خدا کند



به جهت آنکه خدا را اهل پرستش دانسته و محض محبت، او را به این داشته، آن عمل آزادان است؛ چنانکه دوستان و برادران برای یکدیگر کاری کنند و این، مرتبه صدیقان و مهربان است؛ چنانکه جناب امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اللَّهُمَّ، إِنِّي لَا أَعْبُدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا لِحَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ قَعْبِدْتُكَ؛^{۱۴} یعنی خداوندا، من تو را نمی پرستم از خوف آتش تو، و نه به طمع بهشت تو، بلکه تو را یافته ام اهل پرستش، پس پرستیدم تو را. و شکی نیست که این مرتبه، تحصیل آن آسان نیست برای هر کسی و اگر ممکن شود، نمی شود إلا به مزاولت و ممارست.

پس در اوّل، معیار عبادت را باید خوف عذاب کرد تا عوام الناس از تشویش و خوف قدری نرم شوند، یا باید تطمیع بهشت و حور و قصور و انهار و ثمار کرد تا به طمع آن کمر سعی در میان ببندند، آهسته آهسته ممکن است که به آنجا برسد که محض لله بکنند نه از راه خوف و نه طمع.

پس در این مقام هم در اوّل، ذکری که اشاره به منفعت دارد، چه به سبب آنچه به او رسیده است از نعمت و چه آنچه وعده زیادی داده اند به سبب آنکه حمد افاده آن می کند، آن را پیش می آوریم، و بعد از آن، از صفت تنزیه و تبری از عیب و نقص می گوئیم تا بعد از اینها مستعدّ امر و نهی شود و سر اطاعت پیش کند. پس صفت تنزیه - که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دلالت بر آن دارد - اقرب است به عبادت احرار از حمد. پس از حمد، به تهلیل رفتن در معنا ترقی است نه تنزل.

و هرگاه کسی خواهد که فهم این معنا آسان شود، باید نظر کرد به سوره مبارکه فاتحه الكتاب که در آن نیز ابتدا به حمد شده و بعد از آن می رسد به کلمه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» - که اشاره به توحید دارد - و اشاره به بیان آن در ضمن تفسیر حمد در خاتمه رساله خواهد شد، إن شاء الله تعالی.



فصل سیم. در بیان منع اینکه تهلیل، مطلقاً، مقدّم باشد به حسب رتبه بر تحمید

بلکه ادّعا می توان کرد که تحمید در رتبه مقدم است، فی الجمله. و بیان این مطلب محتاج است به ذکر مقدمه ای و آن این است که: باید دانست که در علم بدیع - که از مکملات علم بلاغت است - مقررّ و محقق شده است که باید متکلم - خواه شاعر باشد و خواه منشی و رساله نویس و خواه خطبه گو باشد - تتبع کند و بذل جهد کند در سه موضع از کلام خود، که رنگین باشد و شیرین باشد و خوش طور و دلنشین باشد و معانی و مطالب بسیار را در عبارات مختصره و الفاظ نمکین درآورد تا به آن سبب در دل شنونده برقرار و مکین، و در مذاق او مانند سلسبیل و ماء معین، و در دیده بصیرت او جلوه گر چون جمال حورالعین و صفای ولدان مخلصین باشد.

یکی از آن سه موضع، مطلع قصاید و غزلیات و ابتدای خطبه و رسایل و مکاتبات است که به سبب خوش آینده گی نغمه آن ساز، کاروان حواس و مشاعر شنونده را غفلت پرداز، و اساس اقبال او را به جانب استماع به کلام خود ساز، و دیده توجّهش را به سوی ادراک مطالب خود باز نماید، تا آنکه مطلب مهمّ خود از میان نرود. و باید که آغاز کلام چیزی باشد که مناسب مطلب باشد و اشعار به مقصد داشته باشد. و این مناسبت را در اصطلاح علمای بلاغت، «براعت استهلال» می گویند.

پس هرگاه مطلب، در آن قصیده یا خطبه و رساله مدح شخصی باشد، آغاز آن را مشعر بر ذکر وصف بهار، و طراوت چمن و گلزار، یا محاسن فلک دوآر، با تزئین آن به ثوابت و سیّار، و طلوع شمس و بسط اشعه و انوار می کند.

و هرگاه مقصد، تأسّف بر فوت نعماء، و تلّهّف بر ورود باساء و ضرّاء باشد، مطلع آن را از ذکر اندراس خانه محبوب، و انطماس آثار ایام وصال مصحوب مرغوب قرار می دهد.

و همچنین مرثیه و تعزیت و تهنیت و غیر آن، در هر یک باید ملاحظه مناسبت آغاز کلام با مطلب بشود. پس هرگاه مطلع کلام بر غیر آن وضع باشد که گفتیم، طبع سامع



را نفرت حاصل و به سبب عدم استماع، نفعی واصل نمی شود.

و موضع دوم، انتقال از مطلع و تغزل، و آغاز است به مقصد، که آن را در اصطلاح ایشان، «تخلّص» می گویند. و از این باب است کلمه «اما بعد» که مصنّفین و خطبا بعد از حمد و صلوات می گویند تا، فی الجمله، مقصد را به آغاز مربوط کنند، و ما بعد را به ما قبل منوط کنند، که معنای آن این است که اگر سخنی باشد که مناسب ذکر باشد، بعد حمد و سلام، ذکر این مطلب و مرام است، و به این سبب ارتباطی مابین آغاز و مطلب حاصل می شود تا مستمع از مابینت و عدم ارتباط آنها وحشت نکند.

و موضع سیم، خاتمه کلام است که سخن به آنجا منتهی می شود، و باید که علاوه بر شیرینی عبارت و متانت و رنگینی الفاظ، چنان باشد، که مطلب را در مرتبه کمال بیان کرده باشد که فوق آن متصور نباشد و این آخر سخن باشد در آن مطلب، که فوق آن سخنی نمی توان گفت. مثل اینکه در مطلبی که مدح کسی باشد، در آخر آن دعایی به آن شخص و دوستان او و نفرینی بر اعدای و حسودان او چنان کند که جمیع خلائق و ازمان را شامل باشد، و در مرثیه و قرآن هم مناسب آن و هكذا.

و اهتمام در این مقام به سبب این است که اگر ناخوشی از شاعر یا منشی در بین روی [داده باشد، به سبب عدم بلاغت الفاظ و قصور در ادای مقصود به حسن این خاتمه پامال شود، و اگر ملالی به جهت مستمع به هم رسیده باشد، یا کلالی در استماع حاصل شده باشد، این خاتمه رفع آن نموده، عذر خواه تقصیر باشد.

هرگاه این مطلب دانسته شد، می آیم بر سر بیان حال در این خطبه و می گویم که تقدیم «حمد» بر کلمه طیبّه «لا اله الا الله» - که مفید توحید است - یا از جهت تقدّم ذاتی آن است به معنای اینکه، بالطبع، حمد مقدّم است بر توحید. پس مقتضای علم بلاغت، یعنی معانی و بیان که موافق ساختن کلام است با مقتضای حال و مقام، همین است که آنچه مقدم است بالطبع، در وضع هم آن را مقدّم داریم، یا از جهت ملاحظه مناسبت آغاز است با مطلب که آن را «براعت استهلال» می گویند و آن مقتضای علم بدیع است، که مراعات آن داخل محسنات لفظیه و معنویّه و از مکملات بلاغت است.



و ما هر یک از این دو جهت را مبین می‌کنیم و وجه آن را واضح می‌سازیم، بعون الله تعالی.

اما تقدیم حمد بر توحید از جهت تقدّم ذاتی، پس آن موقوف است بر توضیح اشکال بندگان سلطان.

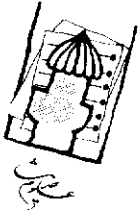
و محتمل است که اشکال ایشان از این راه باشد که مراد از تهلیل، بیان چیزی است که نسبت به ذات دارد و آن مبراً بودن از شریک و یگانه بودن است. و در تحمید اشاره به چیزی است که نسبت به صفات دارد، که منعم بودن جناب اقدس الهی است. و مرتبه ذات، مقدم است بر مرتبه صفات، بالطبع و بالذات. پس باید آنچه تعلق به ذات دارد، مقدم باشد بر آنچه تعلق به صفات دارد.

و محتمل است که اشکال ایشان از این راه باشد که حمد محمود، تابع معرفت محمود است، و تا محمود را شناسی، حمد او بی معنا خواهد بود، پس باید در اول، آنچه دخیل در معرفت محمود است، مقدم داشت و بعد از آن در حمد او کوشید.

و محتمل است که اشکال از این راه باشد که فضیلت کلمه طیه لا اله الا الله بیش از فضیلت کلمه شریفه الحمد لله است و افضل اذکار، اولی است به تقدیم.

پس می‌گوییم که: اما بنابر وجه اول، دفع اشکال به این می‌شود که هر چند مرتبه ذات، مقدم باشد بر مرتبه صفات، لکن مرتبه معرفت ذات مؤخر است از مرتبه معرفت صفات؛ زیرا که بنابر قاعده متکلمین و اکثر ارباب عقل و حکمت، علم به مؤثر غایب از نظر، از علم به آثار او حاصل می‌شود، و علم به وجود صانع از تفکر و تدبیر در مصنوعات به هم می‌رسد و آیات قرآنی و کلمات اهل ذکر، صریح در آن است؛ چنانکه جناب اقدس الهی می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ *
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۵



و آیاتی که در قرآن مجید وارد شده، که امر شده است در آنها به تفکر در خلق آسمان و زمین، و آنچه در میان آنهاست از بحار و اشجار و ثمار و حیوانات، از مرکوب و غیر مرکوب و ماکول و محلوب و خلقت کشتی - که مرکوب بحراست - و دوابی - که مرکوب بر -، و در خلق انسان و بدن آن به اطوار مختلفه از خاک و بعد از آن از نطفه و بعد از آن از علقه و بعد از آن از مُضغه و همچنین تا برسد به مرتبه پیری و همچنین در مشاعر و حواس و ادراکات از چشم و گوش و عقل و فهم و ادراک و حس و وهم و خیال و خلقت روح و نفس انسانی که عقول در ادراک و حقیقت آن حیران اند، الی غیر ذلک از آثار، بیرون از حد و احصاست و شک نیست که اینها همه نعمت الهی است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا. ۱۶

و شکی نیست که از تفکر در این آثار - که هر یک از اینها بالذات نعمتی هستند گران بها و منتهی هستند در نهایت مرتبه علیا - علم به وجود صانعی واجب الوجود، خالی از نقص و قصور، و کامل من جمیع الجهات حاصل می شود، که آن علم و معرفت نعمتی است اعظم از همه نعمتها.

پس چون همه آن نعمتها - که حق تعالی عطا کرده - و تفکر در آنها موجب معرفت الهی است، پس تأمل در آنها و تفکر در آنها و معرفت به حال آنها در وجود مقدم است بر حصول معرفت، و تقدّم اسباب و مقدمات بر مسببات مستلزم افضلیت آنها نیست.

مثلاً صحت نماز، موقوف است بر تطهیر جامه و بدن از نجاسات، و تا این به عمل نیاید، نماز صحیح نیست و باید این را بر نماز مقدم داشت تا به سبب آن نماز صحیح در خارج موجود شود و از این لازم نمی آید که تطهیر بدن و ثياب افضل از نماز باشد.

و تقدّم معرفت به نعمت و تأمل و تفکر در آن، بر معرفت ذات منعم مستلزم اشرف بودن نعمت از منعم نیست، و تقدّم شناختن وصف منعم بودن، مستلزم اشرف بودن وصف منعم بودن از ذات منعم نه.

و از اینجاست که جناب سید الساجدین در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید در مقام



اظهار حق معرفت و شکر در حصول آن :

بِكَ عَرَفْتُكَ، وَ أَنْتَ دَلَّكُنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ، لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ ! یعنی خداوندا، تو را به تو شناختم و چون مرا ایجاد کردی و چشم و گوش و دل و هوش دادی، و خلق غریب و عجایب کردی از آفاق و انفس و سایر موجودات، تو را با آنها شناختم، و تو راهنمای من شدی بر خودت، و تو مرا خواندی به جانب خودت، به واسطه فرستادن پیغمبران در ظاهر و ایجاد رسول عقل در باطن، و اگر تو نبودی و این نعمتها را کرامت نفرموده بودی، نمی دانستم که تو چه چیزی؟

و به کلمه «ما» ادا فرمود، که اعّم از ذوی العقل و غیر ذوی العقل است. و فرمود «لم ادْرِ ما انت» و نفرمود «مَنْ انت»؛ کمال مبالغه است در این که اگر این نعمتهای تو نبود؛ من تو را از بتان هم فرق نمی کردم - که هیچ فهم و ادراک ندارند - و نمی دانستم که تو ایمنی - که حال شناخته ام - یا قطعه ای از سنگ یا چوب یا طلایی؛ چنانکه بتان چنین اند.

و الحاصل، کلمه «الحمد لله إقراراً بنعمته» به منزله مقدمات دلیل است، و کلمه «لا اله الا الله» به منزله نتیجه؛ چنانکه می گویند در مقام اثبات حدوث عالم: «العالم متغیّر و کلّ متغیّر حادث»؛ یعنی عالم متغیّر است و دم به دم بر وضعی است، گاهی روز و گاهی شب، و گاهی گرم و گاهی سرد، و گاهی طلوع و گاهی غروب، و هر چه متغیّر است، حادث است، چون وضع تازه ای که می آید، قبل از آمدن نبوده است و از کتم عدم به وجود آمده. و آنچه نیستی بر آن تقدّم داشته حادث است، نتیجه می دهد که عالم حادث است. و شکی نیست که مقدمات دلیل مقدّم اند بر نتیجه؛ یعنی علم به نتیجه بعد [از] علم به مقدمات حاصل می شود.

و همچنین است کلام در ما نحن فیه؛ زیرا که حمد کردن خدا در ازای نعمت - که معنای التزامی این فقره است - افاده دو مطلب می کند:

یکی، آنکه چون شکر نعمت واجب است، بنا بر مذهب امامیه و سایر اهل عدل، و



آن سبب و باعث بر وجوب نظر و تأمل در منعم و مقصد و مطلب او می شود، پس، بالضروره، می کشاند به معرفت منعم؛ چنانکه گفته اند که هرگاه کسی تأمل کند در حال خود و آنچه فرو گرفته است، او را از نعمتها، از وجود و حواس و مشاعر ظاهره و باطنه و لذت‌های جسمانیّه و روحانیّه می داند، که از خود او نیست و دیگری آنها را به او اعطا کرده، و در این وقت، به ذهن او می رسد که منعمی که چنین نعمتها عطا کند و چنین قدرت کامله داشته باشد، شخصی خواهد بود بزرگ و عظیم الشان، که افعال او لغو و باطل نخواهد بود.

و بعد از آن، به ذهن او می رسد که گاه است آن منعم خواسته باشد از او معرفت او را، و ستایش و شکر او را، به این معنا که هر نعمتی که به او عطا کرده، چه غرض در ضمن آن دارد و به چه مصرف باید بشود، آیا دست باید چه کند و پا چه کند و چشم چه کند، و همچنین سایر اعضا و جوارح. و ظن قوی حاصل می شود به اینکه هرگاه شکر او را نکند و از پی تحصیل معرفت به او و به مقاصد او نرود، از او مؤاخذه شود و معاقب باشد، و دفع ضرر مظنون واجب است عقلاً، پس واجب می شود نظر و تأمل و تفکر در حال منعم تا به سرحدی که رفع ضرر مظنون شود.

و از اینجاست که مشهور علما واجب می دانند تحصیل علم و قطع را در مسائل اصول دین، و به ظن اکتفا نمی کنند؛ چون ظن موجب رفع ضرر نمی شود، و رفع ضرر مظنون واجب است عقلاً، پس مرتبه علم به توحید و یگانگی خدا بعد [از] نظر حاصل می شود و نظر کردن به سبب ادای شکر منعم حاصل می شود، و شکر منعم به سبب حصول نعمتها حاصل می شود. پس اقرار به نعمت و دانستن اینکه منعمی دارد، موجب آن می شود که او را برساند به اقرار به توحید.

دویم، اینکه مطلق مصنوعات الهی، اعم از آنکه از نعمتهای مختصّه باشد یا غیر آن، از جهت نهایت متانت و دقت و غریب و عجیب بودن آنها، موجب تفکر در آنها می شود و کم کم او را می کشاند به معرفت صانع و یگانگی او.

و فرق بین این دو مطلب این است که در اوّل از ملاحظه افاضه نعمت به او، و خود

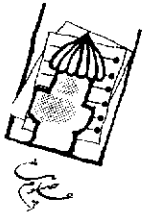


را مورد نعمت دیدن، پی می برد به معرفت منعم، و در ثانی از ملاحظه ذات نعمتها و جمیع صنایع پی می برد به معرفت ذات منعم. پس به هر حال، اقرار به نعمت مقدم است بر معرفت توحید، بلکه به معرفت مبدأ و معاد، بلکه همه اصول خمسسه؛ چنانکه در آیات آخر [سوره] آل عمران اشاره به آن شده [است].

اما بنا بر وجه دوم، اشکال را به این می توان دفع کرد که هر چند حق این است که معرفت محمود مقدم است بر حمد او؛ زیرا که حمد از امور اضافیه و نسبیّه است و تحقق آن بدون معرفت منتسبین ممکن نیست، و لکن اولاً می گوئیم که آنچه ضرور است در صحت تحقق حمد، معرفت محمود است، فی الجمله و به وجهی از وجوه؛ زیرا که هرگاه کسی چیزی از برای کسی بفرستد و آن شخص معروف این کس نباشد، صحیح است حمد و شکر او، و موقوف نیست بر شناسایی او به کنه و حقیقت و من جمیع الوجوه؛ بلکه همین قدر که شخصی است که نعمتی برای او عطا کرده، به همین قدر معرفت اکتفا می توان کرد در صحت حمد او.

پس در اینجا می گوئیم که مقصود از کلمه «لا اله الا الله» نفی شریک است، نه اثبات اصل صانع، و شکر صانع منعم با عدم علم به نفی شریک و ثبوت یگانگی صحیح است. پس نتوان گفت که مادامی که او را به یگانگی شناسیم، حمد او نمی توانیم کرد. و ثانیاً می گوئیم که ذکر این دو فقره در این مقام، از باب شکر است و ذکر، و این مقام جای یاد کردن منعم و ثنا کردن به عنوان شکرگزاری و به عنوان ذکر صفت جلال و محامد افعال است، که مستلزم انصاف به کمال و جمال نیز هست. و این مقام تحصیل معرفت و شناسایی معبود و منعم نیست، خصوصاً اینکه این کلام بلاغت نظام از معدن علم و حکمت، و موطن عصمت و طهارت، ناشی شده و شبهه نیست که امام محمد جواد - علیه و علی آباءه افضل الصلاة والسلام من الله الکریم الجواد - در اقصا مرتبه علم و معرفت، و اعلا درجه فطانت و حکمت بودند.

و بعد از آنکه بنا بر این شد که این مقام، مقام شکر و ذکر است، نه تحصیل معرفت، شکی نیست که ذکر «الحمد لله» افید و اشمل و اجمع به مکارم و محاسن است از کلمه



«لا اله إلا الله»؛ زیرا که در آنجا خدای معروف غیر محتاج به بیان را حمد می کنند و می گویند «الحمد لله»، که معنای آن این است که هر حمدی که از هر حامدی سرزند، مختص ذات جامع جمیع صفات کمال است؛ پس گویا معرفت جناب اقدس الهی واضح، و مفروغ عنه شده که مبراست از هر عیبی و نقصی، خصوصاً از شریک. و هر حمدی هم - که سرزند از هر حامدی - مختص او خواهد بود. پس اشاره دارد به اینکه محمودی دیگر نمی باشد که مستحق حمد باشد. پس کلمه «الحمد لله»، علاوه بر افاده آن معانی، متضمن معنای «لا اله إلا الله» نیز هست. پس اولاً خواهد بود به تقدیم، و کلمه «لا اله إلا الله» همین اشاره است به نفی شریک، پس در «الحمد لله» شائبه احتمال شریک را در منطوق کلام از نظر ساقط داشته اند و به سایر محامد پرداخته اند و در اینجا همین متوجه نفی شریک شده اند. پس آن کلمه ابلغ است نسبت به مقام که مبتنی است بر تناسی احتمال شریک. و در این کلمه، مقام مبتنی است بر اینکه شریک محتمل متوهم، نفی شود:

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

و به این سبب است که در جمیع خطبه هایی که ماثور است از ائمه (ع) و غیر ایشان، حمد را مقدم داشته اند بر شهادت به توحید. *شکوه گاه علوم انسانی و مطالعات فقهی*
و ایضاً کلمه توحید، گویا وضع شده از برای اظهار اسلام، و از این جهت است که کافر هر گاه نماز کند، حکم نمی شود به اینکه مسلمان شده است، به خلاف آنکه بگوید: «لا اله إلا الله»؛ بلکه شهادتینی که در تشهد نماز است، هم به آن اکتفا نمی شود، بلکه تا قصد اظهار اسلام نشود به آن کلمه، حکم به اسلام نمی شود.
پس کلمه «الحمد لله» - که دلالت دارد بر اعتقاد به ثبوت جمیع حمدها ازلاً و ابداً از برای خدا - بویی از کفر ندارد، به خلاف کلمه «لا اله إلا الله» - که اشعاری دارد بر خروج از کفر و دخول در اسلام -، و مزیت و فضیلت کلمه «الحمد لله» بسیار است و اشاره به بعضی آن خواهد آمد.

و اما بنا بر وجه سیم اشکال، پس می توانیم دفع کرد اشکال را به منع افضلیت ذکر

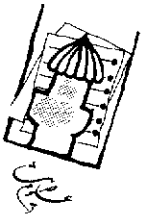


کلمه توحید از کلمه تحمید . و احادیثی که وارد شده است ، مختلف است ؛ بعضی دلالت دارد بر افضلیت تحمید از سایر اذکار ، و بعضی بر افضلیت تهلیل ، و می توانیم ترجیح داد تحمید را بر تهلیل در مقام ذکر ؛ یعنی بعد از آنکه این کس معرفت و ایمان حاصل کرده ، خواهد مشغول ذکر خدا باشد و یاد کند خدا را و اوقات خود را خواهد مصروف ذکر کند . هر ذکری که بیشتر دلالت دارد بر مداخل و کمالات و تمجید و تعظیم اولاست به تقدیم ، و شکی نیست که تحمید بیشتر دلالت دارد بر تعظیم و تمجید الهی از تهلیل ؛ به جهت آنکه جناب اقدس الهی را صفات جمالیه - که آنها را صفات ثبوتیه گویند - بسیار است ، مثل علم و قدرت و بقاء و حیات و اراده و کراهت و امثال آنها و اموری چند - که آنها هم بر وجهی راجع می شوند به اینها - مثل جود و کرم و فیض .

و صفات جلالیه هم بسیار است - که آنها را صفات سلویه گویند - مثل نفی شریک و مثل زن و فرزندی و حاجت و ظلم و قبیح و رؤیت و مکان و حلول و اتحاد و محلّ اعراض بودن و غیر اینها ، که باید حق تعالی را متّصف دانست [به] صفات اول و منزّه دانست از صفات اخیره . و مجموع این صفتها صفات کمال و صفات ذات اند .

و صفات افعال هم بسیار است ، مثل رازق بودن و خالق بودن و محیی بودن و ممیت بود و معطی بودن و منعم بودن و غیر اینها .

پس هر ذکری که جامع تر باشد در وصف کمالات ، افضل خواهد بود و شکی نیست که « الحمد لله » جامع ترین ذکرهاست مر صفات کمال و صفات افعال را ؛ به جهت اینکه جمله اسمیه - که دلالت بر دوام و ثبات دارد - و بودن مبتدا معرف به لام - که مفید حصر است - از این جهت یا به سبب بودن الف و لام از برای استغراق یا از برای تعریف ماهیت - که افاده می کند عموم را یا به وضع لغت یا به دلالت عرف یا به استنباط عقلی - مفهوم می شود از این کلمه که هر حمد که از هر حامدی سرزند یا ماهیت حمد و حقیقت حمد مختصّ خداست ، و به این حصر و تعمیم افاده می شود تنبیه بر اینکه سزاوار نیست اینکه کسی حمد را از برای غیر او بکند . پس کسی نیست که مستحق حمد باشد به غیر خدا ، و حقیقت حمد مختصّ خداست .



و هر ستایشی که از هر کسی سر زند از لاً و ابدأ، همگی سزاوار خداست، و کسی دیگر لایق حمد نیست. پس خداوندی و معبودی و مستحق ستایشی نیست به غیر خدا. و به همین، حاصل می شود مفاد کلمه «لا اله الا الله»، و علاوه بر این، چون در برابر نعمت است، دلالت دارد بر اینکه ستایش و ثنا مر او راست، به سبب اینکه خالق آسمان و زمین است و آنچه در آنها است از ملک و جن و انس و فواکه و انعام و غیر اینها. و خالق عقل است - که تمیز ما بین حق و باطل می کند - و باعث انبیاء و منزل کتب است، و توفیق^{۱۷} تصدیق ایشان و ایمان به آنچه آورده اند داده است، و اینها همه نعمتهای خداست و اصول نعمتها را او عطا کرده که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و عقل و ادراک است که به سبب اینها فروع نعمتها حاصل می شود و خلق مشتهیات و مستلذات کرده که به آنها لذت حاصل شود؛ بلکه از جمله نعمتهای او همین نعمت توفیق شکر است که برای آن هم شکری لازم است، و همچنین شکر بر شکر هم نعمتی است محتاج به شکر.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید

پس در کلمه «الحمد لله» اعتراف و یادآوری است به علم و قدرت و جمیع صفات جمالیّه که به آنها خلق نعمتها کرده، و تنزیه او از شریک و نظیر و از سایر نقایص؛ زیرا که تا کامل من جمیع الجهات نباشد، منحصر نمی شود حمد در او. و قادر بر خلق این نعمتهای عظام نمی تواند شد، مگر کسی که خالی از نقص و قصور باشد.

و احادیث بسیار از معصومین - صلوات الله علیهم - نیز وارد شده در افضلیت بعضی از آنها، در خصوص تاکید در ابتدا کردن به حمد وارد شده در هر امری، و بعضی در اینکه محبوب ترین دعاها نزد خدا حمد است.

اما اول، پس آن حدیث مشهوری است که از رسول خدا (ص) مروی است که

فرمودند:



كُلَّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ، لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ، فَهُوَ اجْزَمُ؛^{۱۸}

یعنی هر امری که به دل درآید و به خاطر گذرد و قصد به کردن آن شود و ابتدا نشود در آن به حمد خدا، آن اجزم است.

و جذام مرضی است سوداوی که باعث خشکیدن اعضا و متفرق شدن و از هم پاشیدن پوست و گوشت می شود که صورت را قبیح می کند و بدن را رو به زوال می آورد، و غرض در اینجا تشبیه است؛ یعنی امری که ابتدا نشود در آن به حمد، بی ثبات و بی عاقبت و کم نفع و بدصورت است.

پس نظر به این حدیث، کلمه دیگر را نمی توان مقدم داشت و اگر نه لازم می آید که ابتدا به حمد نشده باشد.

و اما اشکالی که بر این وارد می آید که حدیث مشهور دیگر از آن جناب مروی است که فرمودند:

كُلَّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ، لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِبِسْمِ اللَّهِ، فَهُوَ ابْتَرٌ؛^{۱۹}

یعنی هر امری که قصد شود و ابتدا نشود در آن به بسم الله، پس آن ابتر است، یعنی دمباله بریده و بی عاقبت، یا بی نفع و بی ثمره، یا ناقص و بد صورت است.

و جواب آن این است که اکتفا می شود به ابتدای عرفی، یعنی در عرف هر کس که در اوّل کار بگوید بسم الله و الحمد لله، بعد از آن شروع کند در کار، می گویند که ابتدا کرد به بسم الله و الحمد لله.

و اما نکته در تقدیم بسم الله، پس آن است که چون بسم الله منبئ است از استعانت از ذات الهی - که جامع همه کمالات است از صفات جمال و جلال - تقدیم آن اولاً از تقدیم حمد است؛ بلکه لفظ الله. بنا بر اینکه علم ذات واجب مستجمع جمیع کمالات است و مفیض خیرات، متضمن ثنای الهی بر جمیع کمالات و فضایل و فواضل همه

۱۸. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۹۲ به نقل از درالمنثور سیوطی. به جای «اجزم» «اقطع» است.

۱۹. مجمع البحرين، واژه ب و ل.



هست و اشعاری به حمد هم دارد و شکی در تقدّم مرتبه ذات بر مرتبه منعم بودن یا غیر آن نیست و آن نه به منزله توحید است، که گفت و گوی ما در آن است.

و جوابهای دیگر هم در دفع این اشکال و جمع مابین این دو حدیث گفته اند و همین که مذکور شد، کافی است.

و اما دویم، پس از جمله آنها حدیثی است که کلینی (ره) در کتاب الکافی روایت کرده از محمد بن مروان که گفت:

از حضرت صادق (ع) پرسیدم که کدام یک از اعمال محبوب تر است نزد خدای تعالی؟ پس آن حضرت فرمود: این که حمد کنی او را.^{۲۰}

و نیز وارد شده که دعای جامع، حمد است؛ یعنی جامع همه منافع دنیوی و اخروی است و فواید آن بیش از سایر اذکار است.

کلینی (ره) در الکافی روایت کرده از مفضل که گفت:

عرض کردم به خدمت حضرت صادق (ع) که: فدای تو شوم! تعلیم کن مرا دعایی جامع. پس حضرت به من فرمود که: حمد کن خدا را پس به درستی که هیچ نمازگذاری باقی نمی ماند، مگر اینکه دعا می کند از برای تو و می گوید: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ.^{۲۱}

و مراد حضرت این است که هر کس نماز می کند می گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ» و این دعایی است که هر نمازگزاری می کند از برای حمد کننده؛ یعنی خدا مستجاب کند دعای هر کس که حمد خدا را می کند، پس به سبب دعای مؤمنان نمازگزار، دعاها را حمد کننده ها مستجاب است.

و در احادیث بسیار دیگر وارد است که دعای برادران مؤمن در حق یکدیگر مستجاب است؛ چنانکه کلینی به سند بسیار معتبر روایت کرده از فضیل بن یسار، از حضرت باقر (ع) که فرمود: نزدیک تر [ین] دعاها و شناخته تر [ین] آنها به اجابت دعای کسی است

۲۰. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۳، چاپ آخوندی.

۲۱. همان.



که از برای برادران دینی خود بکنند در پشت سر و غایبانه. ۲۲

و در روایت دیگر از آن حضرت به همین مضمون روایت کرده است و بعد از آن فرمود که: چون آن بنده از برای برادر دینی دعا می کند، پس می گوید ملکی که موکل است به او: آمین و از برای تو دو مثل آن است که از برای برادرت خواستی. ۲۳

و در روایت دیگر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود که: نیست کسی که دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات، مگر اینکه حق تعالی رد می کند بر او مثل آنچه دعا کرده است از برای آنها از هر مؤمن و مؤمنه که در دنیا آمده یا بعد از این بیاید تا روز قیامت. به درستی، گاه است بنده را در روز قیامت امر می کنند که بپرند به جهنم و می کشند او را بر رو که بیندازند به آتش، پس مؤمنین و مؤمنات می گویند که: [ای] پروردگار، این کسی است که دعا می کرد برای ما، پس ما را شفیع کن که شفاعت او کنیم، پس حق تعالی ایشان را رخصت شفاعت می دهد و به سبب این نجات می یابد. ۲۴

و باز کلینی به سند صحیح روایت کرده است از ابراهیم بن هاشم که گفت:

دیدم عبدالله بن جندب را که از اعاظم و اجلاً و ثقات اصحاب کاظم و رضا (ع) است در موقف عرفات، و ندیدم کسی که وقوف او در عرفات بهتر از او باشد؛ دائماً دستهای او بلند بود به آسمان و اشکهای او بر رخسارهای او روان بود، به حدی که به زمین می رسید. پس چون مردم فارغ شدند، گفتم به او که: یا ابا محمد، ندیدم کسی را هرگز که وقوف عرفات او به از تو باشد. گفت: واللّه دعا نکردم مگر برای برادرانم. و این به سبب این است که خبر داد مرا حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) که هر که دعا کند در پشت سر و غایبانه از برای برادرش، ندا می کنند به او از جانب عرش که: از برای تو است صد هزار برابر

۲۲. همان، ص ۵۰۷.

۲۳. همان.

۲۴. همان.



مثل آن. پس من ناخوش دارم که واگذارم صد هزار برابر مثلی را که خدا ضامن

آن است، و اختیار کنم یکی را که نمی دانم که مستجاب می شود یا نه.^{۲۵}

و احادیث در این مطلب بسیار است و آنچه ذکر کردیم کافی است.

و به هر حال، کلمه «الحمد لله» دلالت و اشاره دارد به توحید و سایر کمالات و خلق جمیع نعمتها؛ چنانکه کلمه «الله اکبر» نیز دلالت دارد بر اثبات صفات کمال و تنزیه از جمیع نقایص و اینکه او را نمی توان وصف کرد و هیچ ذهنی به او احاطه نمی کند و بزرگ تر از آن است که وصف شود و به عقل و حس ادراک شود، یا بزرگ تر از هر چیز که تصور شود. و اما کلمه «لا اله الا الله»، پس همین دلالت دارد بر تنزیه خدا از شریک - که یکی از صفات سلبیه است -؛ چنانکه «سبحان الله» دلالت بر تنزیه از جمیع نقایص و عیوب دارد و متضمن جمیع صفات سلبیه است. پس مستفاد شد که تسیحات اربعه مشتمل بر اصول خمسه می باشد.

و لکن احادیث در افضلیت کلمه «لا اله الا الله» از سایر عبادات و اذکار نیز وارد شده و در بسیاری از اخبار وارد شده که هر که «لا اله الا الله» بگوید، واجب می شود او را بهشت؛ و لکن در روایات، شروط از برای او قرار داده اند، که از جمله آنها حدیث حضرت رضا(ع) است که در حین روانه شدن از نیشابور فرمود:

انا من شروطها.^{۲۶}

و در بعض آنها ذکر شده که مشروط است به آنکه از شیعه و تابعین امیرالمؤمنین(ع)

باشد.^{۲۷}

و در بعض آنها وارد شد که مشروط است به اخلاص، و اخلاص این است که لا اله

إلا الله مانع شود او را از آنچه خدا حرام کرده.^{۲۸}

۲۵. همان.

۲۶. بحارالانوار، ج ۳، ص ۷.

۲۷. ر.ک: همان، ص ۱۳ و ۱۵.

۲۸. همان، ج ۸، ص ۳۵۹.



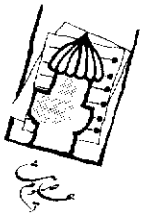
و لکن این شروط در حمد هم ضرور است و اخبار مختلف است و ترجیح آنها خالی از اشکال نیست .

و عمده در این مقام بیان این است که هرگاه اعمال متفاوت باشند، پس چگونه در هر دو وارد می شود که افضل است و این مستلزم تناقض است .

و ایضاً هرگاه افضل هم در اخبار مذکور نباشد و لکن در نفس الامر بعضی افضل از بعضی باشند، پس باید امر به همان افضل شود و عیدهم به همان مداومت کند و حال آنکه همه را از ما خواسته اند و امر کرده اند .

و تحقیق در این مقام، این است که هم چنانکه حق تعالی انسان را خلق کرده مجوّف و محتاج به غذا و راغب به مشتهیات از ماکولات و مشروبات و فواکه و از برای او خلق نعمتها به انواع مختلفه کرده از گندم و جو و سایر حبوبات و خرما و مویز و سایر اقوات و آب و شیر و عصیر و سایر مشروبات، که همه اوقات بر یک ماکول مداومت کردن بر او گران است؛ چنانکه اهل این نواحی اگر دائماً گوشت بخورند، بر ایشان ناخوش می گذرد؛ و همچنین هرگاه علی الدوام برنج بخورند . و گاه است کسی نان جو را ترجیح بر طیبخ برنج و گوشت می دهد . پس در هر وقتی آنچه مرغوب اوست، مناسب اوست و همچنین دائماً شربت قند هرگاه در عوض آب بخورد، طبع او متنقّر خواهد شد و گاهی کام خود را به قهوه تلخ، شیرین می سازد و گاهی کام شیرین را به آب غوره و سایر حموضات نمکین می کنند؛ و هکذا در حال مرض، گاهی محتاج به مسهل و گاهی به منضج و گاهی به مقوی و گاهی به مبرّد و گاهی به مسخّن و هکذا .

و در حال، مقتضای هر یک از این احوال، به مقتضای آن دیگری نمی توان پرداخت و در هر وقت آنچه مناسب مذاق یا ملایم طبیعت باشد، آن اوفق و ارغب است . پس اگر بگویند نان بهترین ماکولات است و هم بگویند که پُلا و مزعفر با گوشت مرغ بهترین مطعومات است یا بگویند که آب بهترین مشروبات است و هم آب غوره الذّ مشتهیات است و هم بگویند که خربزه و رطب و انگور - که در نهایت حلاوت باشند - بهترین فواکه اند، یا آلو و هلو یا نار میخوش - که مشوب به حموضت اند بهترین فواکه اند، در



هیچ کدام شائبه دروغ نیست و هر یک در حال خود و وقت خود چنان اند که گفته اند. و همچنین است حال عبادات مستحبّه و اذکار و اذکار؛ پس بسیار است که در نجف اشرف ترك زیارت امیرالمؤمنین (ع) را می‌کنیم با آن همه فضیلت، و می‌رویم به مسجد کوفه که اعمال آنجا را بجا آوریم. و گاهی از مشهد کاظمین (ع) به مداین می‌رویم و زیارت سلمان می‌کنیم و هم چنین نوافل و ادعیه که وارد شده هر یک آنها را به جا می‌آوریم با وجود آنکه فعل آن مستلزم ترك افضل از آن است.

پس باید دانست که چنانکه طبع انسانی و مزاج او در موافقت اغذیه و ادویه و فواکه نسبت به اوقات و حالات و عادات مختلف می‌شود، پس همچنین از برای قلب انسانی و نفس و روح در مزاولت عبادات و مداومت بر آنها گاهی کلال و ملال حاصل می‌شود، پس محتاج به تفتن و تلون می‌شود و در هر وقت که نفس بر هر عملی راغب تر است و ملالی از برای او از عمل افضل از آن حاصل شده، در این وقت این عمل مرجوح، ارجح است. پس می‌توان گفت که اذکار و اوراد و ادعیه هم چنین است، گاهی انسان را حال مناجات و رقت و خضوع و گریه و زاری هست و در آن وقت آن افضل اعمال است و هرگاه آن حال از برای او نیست. لکن شوق تلاوت قرآن دارد، در این وقت آن افضل است و در یک وقت حال هیچ کدام اینها را ندارد مشغول ذکر می‌شود و «سبحان الله و الحمد لله» می‌گوید.

و همچنین حالات نسبت به اذکار هم مختلف است. پس مؤمن خالص مبرا از شوب شرك و شبهه و وسوسه که تفکر در نعمتهای الهی می‌کند که او را احاطه کرده است ذکر «الحمد لله» افضل است. و کسی که او را وسوس و خطرات شبهات شرك آمیزی روآورده، ذکر «لا اله الا الله» افضل است. و کسی که او را گناهان اسیر کرده و معاصی بسیار دلگیر دارد، ذکر «استغفر الله» افضل است. و کسی را که شبهه بی عدلی و خلاف حکمت کردن الهی دامن گیر شده، ذکر «سبحان الله» افضل است و هكذا. پس بنابراین، همه احادیث متوافق اند و تناقضی در آنها نیست.

پس حل شبهه سلطانی بنابر وجه سیم، به این می‌شود که بیان کنیم که در این مقام،



تقدیم حمد مناسب تر است و تأخیر توحید لایق تر، نه اینکه ادعا کنیم که مطلقاً ذکر حمد به از توحید است یا ایشان بر عکس این ادعا کنند.

و چون سابق وعده کرده بودیم که بیان کنیم وجه تقدیم آن را نظر به مناسبت مقام و ملاحظه محسنات علم بدیع، الحال سخن به ذکر آن مقام کشید و ما این مطلب را نیز به دو طریق ادا می کنیم:

یکی، آنچه مختص این خطبه است و خصوص این مقام است.

و یکی، آنچه مناسب سایر خطبه ها هم هست که این خطبه داخل آنهاست.

اما طریق اول - که اختصاص دارد به این مقام - پس آن نیز از دو وجه است:

یکی، از جهت بیان مناسبت ذکر حمد با ماقبل آن است.

و دویم، از جهت مناسبت آن با مابعد آن.

اما بیان وجه اول، پس این است که این خطبه را بر وجهی که شیخ طبرسی (ره) در احتجاج نقل کرده از ربان بن شیبب - مجمل آن این است که چون مامون خواست که ام الفضل را تزویج کند به حضرت امام محمد تقی، بر بنی عباس گران آمد و وحشت کردند و مضایقه از این معنا داشتند که مبادا خلافت از خانواده آنها در رود و مامون را قسم دادند که این کار را مکن که مبادا ملک و عزت ما زایل شود، و او را تحریص کردند به آنچه خلفای سابق با اهل بیت سلوک می کردند از تحقیر و بی اعتنایی، و مامون سخن ایشان را رد کرد و گفت که: خلفای سابق قطع رحم کردند و من نمی خواهم قطع رحم کنم و من می خواستم که حضرت رضا خلیفه باشد و او خود قبول نکرد و من اختیار کردم محمد بن علی را به جهت آنکه با وجود کوچکی و صغر سن فایق آمده است بر همه اهل علم و فضل، و امیدوارم که از برای مردم ظاهر شود آنچه من از او دانسته ام، تا داند که رأی من درست است.

پس به مامون گفتند که این هنوز طفل است و علم و دانش ندارد، پس مهلت بده تا او ادب بیاموزد، بعد از آن هرچه خواهی کن. پس مامون گفت: وای بر شما، من او را بهتر می شناسم از شما و علم این خانواده از جانب خداست و از الهام او است و همیشه



پدران این بی نیاز بودند در علم دین از سایر مردم. هرگاه خواهید او را امتحان کنید تا بدانید که آنچه من گفتم درست است.

گفتند که ما راضی شدیم به این معنا و ما را مهلت بده تا شخصی را بیاوریم که در حضور تو از او سؤال کند از فقه شریعت، پس هرگاه جواب خوب گفت، دیگر ما را سخنی نیست.

مامون گفت: هر که را که خواهید بیاورید پس رای همگی بر این قرار گرفت که یحیی بن اکثم قاضی - که از مشاهیر زمان بود -، او را حاضر سازند و به او وعده اموال نفیسه دادند که از آن حضرت مسئله پرسد که جواب نتواند گفت.

پس برگشتند نزد مامون و از او خواستند که روزی را تعیین کند از برای اجتماع ایشان، پس مامون قبول کرد و تعیین روزی کرد و همگی در آن روز جمع شدند و بعد از آنکه مجلس قرار گرفت، یحیی بن اکثم به مامون گفت: یا امیر المؤمنین، اذن می دهی که از حضرت ابی جعفر سؤال کنم؟ مامون گفت: از خود آن حضرت اذن بخواه! پس یحیی بن اکثم از آن حضرت اذن طلبید و آن حضرت رخصت دادند که سؤال کن اگر خواهی. پس یحیی گفت: فدای تو شوم چه می گویی در باب مُحْرَمی که صیدی را بکشد؟ پس آن حضرت فرمود که: آیا صید را در حل کشته یا حرم، از روی دانش کشته یا نادانی، عمداً کشته یا خطأ، آن محرم آزاد بوده یا بنده، کوچک بوده یا بزرگ، بار اول او بوده که صید را کشته یا قبل از آن هم کشته بوده است، آن صید یا غیر پرنده صید کوچک بوده یا بزرگ، مصرّ بوده بر آنچه کرده یا پشیمان، در شب کشته یا در روز احرام عمره بوده یا احرام حج؟

پس یحیی حیران ماند و علامت عجز و درماندگی در رخساره او ظاهر شد. و زبان او کره شد تا بر همه اهل مجلس عجز او ظاهر شد پس مامون گفت: الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق لی فی الرأی؛ یعنی حمد خدای را بر این نعمت و بر اینکه مرا توفیق داد که این رای را اختیار کرده بودم. و رو کردم به عباسیان که آیا معلوم شما شد آنچه را انکار می کردید؟ پس رو کرد به حضرت ابی جعفر (ع) و فرمود: آیا خواستگاری



می کنی از من ام الفضل را؟ فرمود: بلی یا امیرالمؤمنین. پس مأمون گفت که خطبه کن از برای خود، فدای تو شوم! پس به تحقیق که من تو را پسندیدم برای خودم و تزویج می کنم تو را دخترم ام الفضل را.

پس حضرت فرمود: الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً بوحدانیه تا به آخر خطبه.

و شکی نیست که در چنین مقام، هیچ چیز مناسب تر نبود از ابتدای به حمد بر سبیل اقرار به نعمت، چون آخر کلام مأمون، حمد خدا بود بر اینکه خدا او را توفیق معرفت به حال آن بزرگوار داده، و رای او بر این قرار گرفته که تزویج کند دختر خود را به او. پس مناسب این بود که امام (ع) هم حمد کند خدا را بر نعمت آن بزرگی و مقدار که حق تعالی به او و آبای اطهار او عطا کرده که مثل مأمون پادشاه روی زمین - که خود را امیرالمؤمنین می داند - شکر می کند بر نعمت معرفت ایشان و توفیق مواسلت با ایشان و استقرار رای او بر این مطلب.

و هر عاقلی می داند که این موافقت در حمد و این حمد در برابر آن حمد آوردن بسیار مناسب تر است از اینکه بفرماید لا اله الا الله، بلکه بسیار اجنبی و بیگانه می نماید و این گونه مقابله کلام به کلام در اصطلاح علمای بدیع از اقسام قول به موجب است و از این قبیل است قول شاعر:

قُلْتُ: ثَقَلْتُ اذْ اُتَيْتُ مِرَاراً قَالَ: ثَقَلْتُ كَاهِلِي بِالْاِيَامِي

یعنی من گفتم به آن ممدوح خودم که: من تصدیع دادم شما را که بسیار آمدم به خدمت، و به سبب کثرت آمدن، بار شما را گران کردم. او در جواب گفت که: تو دوش مرا گران بار کردی به احسان و نعمتهای فراوان که مکرر به دیدن من آمدی و من ممنونم.

در اینجا هم مأمون گفت: حمد خدای را بر نعمت معرفت این بزرگ. و امام فرمود: حمد خدای را بر عطای این قدر و منزلت به ما.

و اگر خواهی بگو که امام بر سبیل مداهنه و مماشات فرموده باشد در مقابل حمد



مأمون بر نعمت توفیق مواسلت امام که: حمد باد خدا را بر نعمت مواسلت مأمون.
تا اینجا بیان وجه مناسب کلام امام با ما قبل آن.

و اما بیان وجه دویم، که مناسبت [است] با ما بعد؛ یعنی خود مطلوب از خطبه است، که تزویج باشد. در این مقام خاصّ - که آن را براعت استهلال می گویند در علم بدیع -، آن نیز واضح است؛ زیرا که در تتمه خطبه و ذکر مطلب مذکور است که از فضل خدا و نعمت اوست بر بندگان که ایشان را غنی کرده به حلال از حرام و امر کرده به نکاح و وعده کرده است که اگر فقیر باشند، نباید خوف کنند که خدای تعالی ایشان را غنی می کند از فضل و رحمت خود و عطای الهی واسع است و بسیار داناست به مصالح بندگان. پس چون مطلب تعداد نعمت است، عموماً به رخصت به نکاح و خصوصاً به تیسیر امر از برای آن حضرت به تزویج مأمون او را به امّ الفضل، و حمد مناسب نعمت است. پس مناسب شد که در اوّل کلام حمد خدا کند با اقرار به نعمت، تا مناسب مطلب باشد.

و اما طریق دویم؛ اعنی بیان تقدیم حمد در سایر خطبه ها که این خطبه یکی از افراد آنها است بر کلمه لا اله الا الله، پس این است که می گوئیم که باید دانست که شهادت به کلمه لا اله الا الله خالی از یکی از سه وجه نیست: اول، اینکه مقصود از آن خروج از کفر باشد به اسلام و عدول از شرك باشد به توحید و ایمان، و این مبدا حصول اسلام است؛ چنانکه در احادیث^{۲۹} بسیار وارد شده است در معنای اسلام که آن عبارت است از آنچه ظاهر شود به زبان از شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و به همین حکم می شود به اسلام، و خون و مال گوینده محفوظ می شود و ذبیحه او حلال می شود، و به او زن می توان داد و میراث از مسلمانان می برد و از این جهت بود که رسول خدا (ص) همین که کفار می گفتند لا اله الا الله، حکم به اسلام ایشان می کرد هر چند بسیار از آنها منافق بودند.



و دویم، آنکه مسلم، بلکه مؤمن را گاه است که خطرات به خاطر خطور می کند و در خیال او بعضی امور در می آید که از عالم کفر یا شرک است و لکن اعتقاد به آنها ندارد. در این وقت، نیز فرموده اند که: بگویید لا اله الا الله از برای آنکه آن خطرات رفع شود و احادیث به این مضمون نیز بسیار است؛ از جمله آنها حدیثی است که کلینی به سند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت صادق (ع). آن حضرت فرمود که:

آمد مردی به خدمت رسول خدا(ص) پس گفت: یا رسول الله، هلاک شدم. پس حضرت فرمود: آیا این خبیث پلید، یعنی شیطان آمد به نزد تو، پس به تو گفت: کی خلق کرد تو را؟ پس تو گفتی: خدای تعالی. پس گفت به تو: کی خلق کرد خدا را؟ پس آن مرد عرض کرد به خدمت آن جناب که آری، قسم به حق آن کسی که تو را مبعوث کرد، به حق که چنین بود. پس فرمود رسول خدا(ص) که: این محض ایمان است.^{۳۰}

یعنی خوف هلاک شدن به سبب عارض شدن این خیال در دل از محض ایمان است.

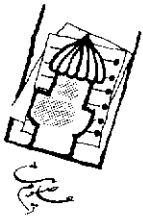
و نزدیک به این است حدیث دیگر، و در آخر آن مذکور است کلامی که مضمون آن این است که شیطان از جانب اعمال می آید به نزد شما نمی تواند شما را از راه ببرد، از این راه می آید که شما را بلغزاند، پس هرگاه چنین شد خدا را به یگانگی یاد کنید.^{۳۱} پس از این حدیثها و غیر اینها مستفاد می شود که ذکر لا اله الا الله از برای رفع خطرات مطلوب است^{۳۲} و همچنین ذکر آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه در اخبار دیگر وارد شده.^{۳۳}

۳۰. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳۱. همان، ص ۴۲۶.

۳۲. همان، ص ۴۲۴.

۳۳. همان، ص ۴۲۵.



سیم اینکه ذکر لا اله الا الله محض از برای یاد خدا باشد که غافل از یاد خدا نباشد هر چند وساوس و خطرات هم از برای او نباشد.

و از آنچه گفتیم، ظاهر می شود که این وجوه در مثل سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ نیز جاری می شود.

هرگاه این را دانستی، پس می گوئیم که در اغلب خطبه هایی که از معصومین (ع) وارد شده، حمد مقدم است بر تهلیل؛ بلکه ندیدم خطبه ای را که ابتدای آن حمد نباشد و ذکر لا اله الا الله در آن مؤخر نباشد.

و وجه آن به عنوان عموم این است که این خطبه ها همگی یا از معصوم وارد شده یا عالمی بزرگوار از علمای اسلام آن را تالیف کرده و در معصوم و عالم کامل عیار توهم کفر محال است پس ذکر لا اله الا الله در خطبه، نه در مقام توحید واقعی است؛ یعنی خروج از کفر به اسلام که معنای اوّل از سه معناست که گذشت، بلکه مقصود از آن یکی از دو معنای آخر است، و غالب این است که معنای دویم مراد است در آنها. و وجه آن این است که وضع خطبه غالباً از برای موعظه کردن است و وصیت مؤمنان است به تقوا و یادآوری مرگ و امر به معروف و نهی از منکر و غالب این است که آن را در جمعیت مؤمنین می خوانند در مساجد و مصالّها از برای نماز جمعه و نماز عید و نماز استسقاء و غیر اینها، و گاهی هم در مقام خطبه و خواستگاری می خوانند، و گاهی در مقام عقد نکاح، و گاهی در وقت وصیت و وقف کردن و امثال اینها.

و شکی نیست که این جماعات، مسلمین می باشند و از برای عبادت جمع شده اند و تا قایل به توحید نباشند و مقرر به رسالت و معاد نباشند به مسجد و مصالّ حاضر نمی شوند.

اوّل باید شکر بر نعمت اسلام کند، که باعث اجتماع آن جمعیت شده؛ چنانکه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید:

و اذكروا نعمة الله عليكم إذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم، فاصبحتم بنعمته



إخواناً و كتتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها؛^{۳۴}

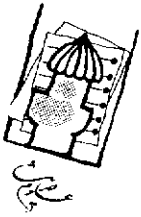
یعنی به یاد آورید نعمت خدا را بر شما؛ زیرا که پیش از این شما همگی دشمن یکدیگر بودید. پس خدا الفت داد دل‌های شما را به یکدیگر پس گردیدند به سبب نعمت خدا - که اسلام است - برادر یکدیگر، و بودید شما در کنار گودال آتش جهنم، پس نجات داد خدا شما را از آن آتش.

پس، اولاً و جهی از وجوه حمد این است که حق تعالی ما را [به] سبب اسلام مجتمع ساخت. و در بسیاری از خطبه‌ها بعد از حمد، صلوات بر رسول خدا و اهل بیت - صلوات الله علیهم - مذکور است و این هم شکرانه نعمت اسلام است که به واسطه پیغمبر خدا و اهل بیت او به ما رسیده، پس صلوات می‌فرستیم و ثنا می‌کنیم آن بزرگواران را. و غالب این است که ذکر لا اله الا الله بعد صلوات واقع شده؛ و در بعضی به ندرت قبل واقع شده مثل این خطبه که ما در آن سخن می‌گوییم. و وجه ذکر لا اله الا الله غالباً همین می‌تواند بود - که چون خطیب و واعظ که غالباً غرض او وعظ و نصیحت و اطاعت الهی و متابعت شریعت حقّه است - باید اولاً خود را بسازد و به همه محاسن و محامد آراسته کند، و خود را از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه فارغ کند، تا سخن او در دیگران اثر کند و نصیحت او نافع باشد، حتی آنکه رفع خطرات را بکند، بلکه چون غالب این است که نفس ضعیف انسانی به سبب مرجعیت خاص و عام و اجتماع ایشان در عقیب محراب و پایه منبر او در خاطر او عجب یا ریا یا کبر خطوط کند - که اینها از مقوله شرك خفی می‌باشند - پس چنانکه کفر و شرك جلی محتاج است به ازاله و آن به ذکر لا اله الا الله می‌شود به معنای اول، همچنین شرك خفی هم محتاج است به ازاله و آن به ذکر لا اله الا الله می‌شود به معنای دوم که از خاطر خود سلب کند عبادت هوی و هوس را؛ چنانکه حق تعالی فرموده است:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. ^{۳۵}

۳۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳۵. سوره طه، آیه ۱۶.



و سلب کند از خاطر خود پرستش عباد را که خوش آیندگی نزد آنها را معیار عبادت خود نکند چنانکه حق تعالی فرمود:

قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ . ۳۶
والذین هم یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ
الْعَذَابِ . ۳۷

پس از برای خلاص نفس از پرستیدن هوی و عجب و ریا یاد کند خدا را به یگانگی تا متذکر شود از برای ازاله شرک خفی تا بعد از خلوص نفس واعظ از این امور خفیه، بعد از امتثال تکلیفات و اوضحه جلیه آن وقت شروع کند در موعظه؛ بلکه غالب این است که امثال وصیت و وقف هم از این قبیل است.

و در خطبه خطبه و خطبه نکاح هر دو نیز چون باید ارتکاب آنها به سبب متابعت قرآن و سنت نبوی باشد، اخلاص در آنها مطلوب است.

پس حکمت در تأخیر این تهلیل به این معنا این است که باید مقارن مطلوب باشد از موعظه و نصیحت و ترغیب به سنت و غیر آن، حتی آنکه اگر نقصی در سایر فقرات قبل مثل استعاذه و تسمیه و تحمید و صلوات شده باشد هم به این تهلیل تدارک آنها بشود و مقارن آن داخل مدعی شود و اگر کسی تأمل کند در این نکته، وقع تمام در دل او خواهد یافت.

هرگاه دانسته شد این مراحل، دانسته شد که این سخنها در خطبه ای که ما در آن سخن داریم جاری است، بلکه در آن اوضح است و اشکال کمتر است؛ چون فرموده: «لا اله الا الله» اخلاصاً «بربوبیته یا وحدانیت»؛ چون اخلاص در توحید زاید بر اصل توحید است و شامل اخلاص از شرک خفی و خطرات همگی هست.

و در خصوص تقدیم حمد بر تهلیل در این خطبه بالخصوص وجهی دیگر به خاطر فاتر می رسد و آن این است که چون حمد در اصطلاح فعلی است که منبیه باشد از تعظیم منعم، خواه به زبان باشد یا به جوارح یا به دل از حیثیت اینکه منعم است؛ چنانکه

۳۶. سوره ماعون، آیه ۵.

۳۷. سوره آل عمران، آیه ۱۸۸.



معنای شکر لغوی هم این است، پس مقصود آن حضرت این است که من حمد می‌کنم خدای را از برای اینکه اقرار کرده باشم بر منعم بودن خدا، نه از حیثیت اینکه او منعم است که علت حمد من انعام او باشد؛ بلکه چون این مرتبه کمال منعمیت از برای او هست و اهل حمد است، او را حمد می‌کنم، نه از راه اینکه نفع او به من رسیده است که برمی‌گردد به حمد لغوی، که ثنایی است به زبان بر نکویی اختیاری بر جهت تعظیم.

والحاصل، در اینجا حمد مقید به اینکه مقصود از آن محض اقرار بر منعم بودن باشد، نه از راه اینکه نعمت به بنده رسیده، مقدم داشته شده است بر لا اله الا الله، اما آن هم مقید است به اینکه از روی اخلاص در وحدانیت باشد.

و مراد از لا اله الا الله اخلاصاً بوحدانیت یا ربوبیته این است که من می‌گویم لا اله الا الله از روی اخلاص به وحدانیت یا در حال اخلاص در وحدانیت، یعنی درحالی که خودم را خالص می‌کنم از شایبه شرك و قصور در توحید نه اینکه مراد نفس توحید باشد که حمد بر نفس توحید مقدم شده باشد، بلکه تحمید مقید به قید، مقدم داشته شده است بر تهلیل مقید به قید. پس گویا اصل وحدانیت الهی در نفس الامر احتیاج به اقرار ندارد، و محتاج به شهادت نیست. آنچه محتاج است، اخلاص بنده است پس در کلمه الحمد لله با آن قید مراد بیان وصف کمال خدای تعالی است به منعم بودن و مراد از کلمه لا اله الا الله با آن قید وصف کمال خود است در اخلاص.

و شکی نیست که مطلب اول اولاست به تقدیم از مطلب دوم. و این وجه دقیق و لطیف است و سزاوار است به قبول و تحسین. و حاصل دو فقره این است که الحمد لله می‌گویم از برای اظهار منعم بودن خدا و کلمه لا اله الا الله می‌گویم از برای اظهار مخلص بودن خودم.

خاتمه

در بیان تفسیر سوره حمد بر سبیل اجمالی بر نهجی که مناسب مقام باشد، چنانکه وعده کرده بودیم و باعث ختم رساله شود به فاتحه دوام عزت سلطانی بر سبیل مشاکله از باب



تفال، و هر چند تفسیر این سوره، چنانکه باید از حیطة قدرت امثال چنین قاصری خارج است و لکن نمونه ای از آن که مناسب این مقام باشد ذکر می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ یعنی ابتدا می کنم به اسم خدا یا استعانت می جویم در امورم به اسم خدا که رحمان است، یعنی تفضل کننده بر جمیع خلائق از جنّ و انس و مسلم و کافر ایشان و کلّ ملایکه، بلکه جمیع موجودات که متکفل رزق آنهاست و آنچه مایه بقای آنهاست و قوام وجود آنهاست در دار دنیا.

و رحيم است، یعنی تفضل کننده است به ایشان در دار آخرت به آمرزش و عفو در مؤمنان و تخفیف گناه در کافران هرگاه مستحق تخفیف شده باشند.

و این معنا مستفاد از بسیاری از اخبار است و در بعضی ادعیه مذکور است که خدا رحمان دنیا و آخرت است و رحيم دنیا و آخرت^{۳۸}. پس بنا بر این، باید که مراد از رحمان، تفضل کننده به نعمتهای بزرگ و اصول آنها - که لایق وصف آن جناب مقدّس و ذکر عظمت و کبریای اوست - باشد؛ مثل عطای وجود و معرفت و عقل و شهوت و نفرت و مایه بقای آنها

و ذکر الرحيم بعد از آن، به منزله تميم است به سبب تعميم؛ یعنی گمان نکنی که نعمتهای کوچک از او نیست، بلکه همه ازوست چنانکه در اخبار وارد شده که حق تعالی فرمود به موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - که یا موسی، سؤال کن از من هر چیز حتی نمک آشت را و بند نعلینت را.^{۳۹}

پس وارد نمی آید که مناسب ترقی این بود که رحمان بعد رحيم ذکر شود؛ چون مبالغه رحمان بیش از رحيم است و قاعده آن است که آنچه مبالغه آن بیشتر است، بعد ذکر می کنند؛ مثل اینکه می گویند فلانی عالم نحریری است، یعنی دانای بسیار دانا و خدا جواد فیاض است که مبالغه فیاض بیش از جواد است.

والحمد لله رب العالمين؛ یعنی همه افراد حمد که از هر حامدی به هر نحوی که سرزند

۳۸. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۹۴.

۳۹. ر.ك: میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۷۲.



یا جنس حمد و ماهیت حمد مختص خداوندی است که پروردگار عالمها همه است از عالم علوی و سفلی و جماد و نبات و حیوان و غیر آن، حتی فرموده اند: هیچده هزار عالم و چنانکه ابتدا کردن به نام خدا و استعانت جستن به نام خدا معلّل بود به آنکه رحمان و رحیم است و همچنین است حمد کردن و ستایش و ثنا کردن او به جهت این است که پروردگار عالمیان است و همه نعمتها از او رسیده است به همگی.

الرّحمن الرّحیم این دو کلمه مکرّر شد به سبب آنکه تنبیه شود بر اینکه این دو صفت از جمله صفاتی است که خدا مستحقّ حمد است به سبب آنها؛ چنانکه بعضی گفته اند. و محتمل است که از رحمانِ اوّل در بسم الله خلقت و ایجاد و رزق اوّل بار باشد، در حین ابداع خلاق، و از رحیم اول هدایت و ارشاد ایشان به امر دین و مایه رستگاری و فلاح باشد. و از رحمان رحیم دویم. ایجاد ثانی بعد فنای موجودات و رزق دادن در دار آخرت و راضی شدن از ایشان و مقرب کردن ایشان؛ چنانکه بعضی دیگر گمان کرده اند. مالک یوم الدّین؛ صاحب اختیار و پادشاه روز جزاست در محاکمه بین العباد و رسیدن به عدل و داد و مکافات و انتقام.

پس از مجموع این چهار آیه برآمد که کار اوّل و آخر و مبدأ و معاد و ایجاد و تربیت و قوام امر و نظام عالم، من اوّله إلى آخره، از ید قدرت او بیرون نیست و گریزگاهی و مفزّی و ملجای و ولی نعمتی به غیر او نیست. پس نشاید روی نیاز به جز درگاه آن بی نیاز آوردن و نسزاید احدی را به جز آن واحد بی انباز ترسیدن.

پس سزاور شد که گفته شود: ایاک نعبد؛ یعنی تو را می پرستیم و از برای تو خضوع و فروتنی می کنیم، نه غیر تو و شریکی از برای تو نمی آوریم، نه شرك جلی و نه شرك خفی. پس باید خود را از ریا و سمعه و متابعت عادت و هوا همه فارغ ساخته باشد تا این لفظ را بر وجه کامل گفته باشد.

و نکته التفات از غیبت به خطاب در این مقام، همان اشعار بر ترقّی است که پیش اشاره کردیم.

و تقریر آن به این نحوست که از ابتدای بسم الله تا به اینجا مدح و ثنای الهی است به



صیغه غایب که فرمود بگویند ابتدا می‌کنم به نام خدایی که رحمان و رحیم است و حمد سزاوار خدایی است که صاحب آن اوصاف است و نفرمود که بگو خدایا، ابتدا می‌کنم به اسم تو و حمد می‌کنم تو را که چینی و چنانی، و اما در اینجا فرمود بگو: ایاک نعبد؛ یعنی تو را و بس می‌پرستم و نگفت همان خدا و بس را می‌پرستم.

و نکته این است که باید نمازگزار یا قاری چنان حضور قلب داشته باشد و ملتفت باشد به جانب این الفاظ و معانی و اینکه جناب اقدس الهی متّصف است به این کمالات و مفرّی و مهربی از او نیست تا به اینجا که رسید، ماسوای الهی از نظر او محو شود و عظمت الهی چنان جلوه گر شود که گویا آن جناب از پرده غیب به منصف ظهور جلوه کرده و از ممکن غیب به شهود آمده رو به او آورده به صیغه خطاب با او تکلم کند و بگوید: لایق نیست به عبادت جز تو بزرگی.

و کار به اینجا که رسید که دانست که عبادت غیر او را سزاوار نیست، معلوم او می‌شود که هر عبادتی هم لایق او نیست و اعتراف کند به عجز از معرفت طریقه عبادت او به انجام آوردن آن به نحوی که لایق آن جناب باشد.

پس می‌گوید: و ایاک نستعین؛ یعنی از تو و بس یاری می‌خواهم در عبادت تو، که اعانت کنی که عبادتی کنم که لایق تو باشد و اینکه شرور اعدای خودت را از ما دور کنی، خصوصاً شیطان لعین را.

و عمده کمک این است که ما را راهنمایی کنی به طریق راستی و راه آشکاری در مسلک بنده گی که به آن اشاره شد به کلمه اهدنا الصراط المستقیم؛ یعنی راهنمایی کن ما را به ملازمت و مداومت راهی که بکشاند به جانب محبت تو و برساند به بهشت تو و مانع شود از آنکه متابعت هوی و هوس خود کنیم.

صراط الدین انعمت علیهم؛ یعنی بنما به ما راه آن جماعتی را که انعام کرده ای بر ایشان به توفیق از برای دین تو و اطاعت، تا رفیق شوم در این راه با پیغمبران و صدیقان؛ چنانکه حق تعالی می‌فرماید:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ



وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ۴۰

و چون کسی که اراده‌ی راهی دارد اول در جست و جوی رفیق باشد و بعد از آن در حذر از دزد و قطاع‌الطریق و بعد از آن در حذر از گم شدن و در رفتن از راه . پس سالک به کلمه صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، طلب رفیق می‌کند که متابعان و پیروان حق‌اند! یعنی پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا و ایشان خوب رفیقان هستند . غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و لَا الضَّالِّينَ؛ یعنی نه راه و رفتار آنانی که خدا ایشان را غضب کرده، مانند یهودان، که حق تعالی در شان ایشان فرموده :

من لعنه الله و غضب عليه . ۴۱

یعنی ایشان کسانی‌اند که خدا لعنت کرده است ایشان را و غضب کرده است بر ایشان .

و نه رفتار گم شدگان مانند نصارا که حق تعالی در شان ایشان فرموده است :

قد ضلُّوا من قبل و اضلُّوا كثيراً . ۴۲

و در بعض روایات است که الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، شیعیان علی بن ابی طالب باشند . ۴۳ و در بعضی اینکه مراد از مغضوب عَلَيْهِمْ، ناصبیهها باشند و ضالِّينَ، اهل شکوک

باشند، که امام را نمی‌شناسند . ۴۴

مراد، پناه بردن از رفاقت هر غضب کرده شده است تا ایمن باشد از دزدان راه، و از هر گمراهی تا ایمن باشد از گم کردن راه .

به اینجا ختم می‌کنیم رساله را تا حق تعالی ختم کند عمر ما را به راستی و گم نکردن راه! و كان ذلك في اواسط ذى حجة الحرام من شهر سنة الف و مائتين و ثمانية عشر من الهجرة النبوية [۱۲۱۸ق]، علی مهاجرها آلاف صلاة و ثناء و تحية، و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً .

۴۰ . سورة نساء، آیه ۶۹ .

۴۱ . سورة مائده، آیه ۶۰ .

۴۲ . همان، آیه ۷۷ .

۴۳ . نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۰ .

۴۴ . همان، ص ۲۰ .